

بسین کردیم و کشتونمی فی آفتاب گفته و مراد آن دوازده چنانکه شونمی فی همچنان
 آفتاب نمیی فی و هر یک معنی بگیرست شونمی فی باین معنی که شین معجزه ازان ساقط
 است و آفتاب نمیی فی باین معنی که نیمه لفظی حرف سین است ازین آلام بدست
 آمده بوسیله اسلوب اسمی ثالثا عبارت ازان ماه نمیی آب سرفظا بابدست آورده
 تراودن و تلیم و تمییز و تنصیف و انتقاد مبهم و انتقاد مطلع و تبدیل و عبارت کشتونمی
 نیافت آب شد شین معجزه حاصل کرده چه مراد آن است که چنانکه شونیم نیافت آب نیز
 نیمه نیافت که با اسلوب حرفی مراد ازان سه است را لعا عبارت ازان ماه نمیی آب سر
 تون گرفته چنانکه در رسم کور روشن شد و کشتونمی نیافت تا باین چنانکه شورا
 معکوس کنی همچین لفظی که نیمه نیافت است نیز معکوس کنی خامسا عبارت ازان
 ماه نمیی آب سر کاخو که باشد تراک اسلوب انحصاری و تراودن و انتقاد مطلع و
 تبدیل و توجیه عبارت کشتونمی نیافت آب چنانست که در رسم باشد که نشست الا آنکه
 حاصل درین مقام و ادو سین مهله است و چون اعمال در رسم اول ند کور شد اعاذ
 آن هر دفعه تطویل لا طائل بود لعه و متضمن بهر بیان است این مثال که مشعر
 ترکیب تنصیفی است میموند که کشتید مهید حاصل ازان ماه پر عتاب ماه نمیی آب
 سر کش و نمیی نیافت آب به عبارت ازان ماه نمیی آب سر کشو مراد آن دوازده که
 نیمه از لفظ ماسه لفظی است که ماه عبارت ازان است چنانکه نمیی ازان یعنی از لفظ
 ماسه لفظ شوست ازین جمله میوه حاصل شد باشد تراک و اسلوب انحصاری تراودن
 و ترکیب تنصیفی و تحلیلی و انتقاد مبهم و انتقاد مطلع و تبدیل و نمیی نیافت آب گفته و مراد
 آن دوازده که لفظ سه نیمه خود در انون نیافت پس حاصل شد با اسلوب حرفی

خواسته تیراوت و انتقاد مطلع و هابو ب حرفی و اسلوب اخصائی و تبدیل که مقصود بالتمثیل است
و کاف با الف که در لفظ است کاشد و بلفظ کشونی سنین مهمله خواست تبرکیت تخصیص
و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم لمعه حصول نسبت بواسطه نمی اسلوب اخصائی است و در
آمدن کاف بلاخطه آن بر جای سیم عین تبدیل است این است فائده جلیله که یاد گرفتنی و
بماطرنگاه بدستی است ثانیاً عبارت نمی ز آب هر لفظ سرب تحصیل کرده به تخصیص و انتقاد
مبهم قسم اول تبدیل عبارت کشونی الف گرفته تبرکیت و تحلیل و تصحیف و انتقاد
طرفی و اسلوب حرفی و اسلوب اخصائی و تبدیل که مقصود بالتمثیل است ثالثاً
بعبارت حاصل از ان ماهه حسی خواسته تحلیل و تسمیه و اشتراک و اسلوب انحصاری و
تالیف الصافی که موردی کلمه حاصل است و پیشی ز آب سرکش نامی موحده تحصیل کرده
باینصوت که مراد از آب است تیراوت و نیمه آن سیم مکتوبی با انتقاد مبهم و چون
سر سیم که در رسم الخط بشکل کرده باشد کبشند امی بردارند و بناله او بعینه بصورت
بندیده و و باقی ماند و برج و و هم در سرش عرائس اعمال تحصیل و این درج محتوی
برین سلاک سلاک اول تخصیص و تخصیص این عبارت است از ذکر تمام یا
بعض آنچه مقصود باشد بصریح و اراوه آن بعینه بی آنکه تیراوت یا بکنایه یا غیر آن
خواسته شود چنانکه در رسم سها و غلیبه و کاشف در و ف

کشت امید حاصل از ان ماهه پر عتاب	نیمی آب سرکش و نمی نیافت آب
----------------------------------	-----------------------------

اولاً از ان ماهه نمی گفته و سنین مهمله خواسته با اشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم
و عبارت ز آب سرکش نامی موحده تخصیص و تخصیص که مقصود بالتمثیل است و انتقاد
مطلع و اسقاط عینی و گفته نمی نیافت آب الف گرفته به تخصیص و تخصیص که هم مقصود

با تمثیل است و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیاً بعبارت ماه پریم یک خواسته چه از ماه یک گرفته باشد آن اسلوب انحصاری پس حرف ع که تفصیص و تحلیل گرفته بتالیف انتزاعی در میان آن آمده که لفظ پر اشارت آن میکند و گفته تا بقلب آن خواسته و بنیمی در آب باهی موحده حاصل کرده تفصیص و انتقاد مبهم و به سرکش حرف اول که با انتقاد مطلق تعیین یافته از ماه حاصل اسقاط گشته و بنیمی یافت آب باهی همی گرفته با اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیاً بنیمی آب سرک گفته و حاصل کرده تفصیص از ادوات انتقاد مبهم و تحلیل مبالغه القضا که لفظ سر مشعر بر آن است چه مراد آن است که در اول الف کاف است و شونیمی فی گفته و شین مجرب گرفته بترکیب صی اولاد شین و او و تحلیل ثلاثی و ترکیب کج از اعمال تمثیلی است ثانیاً هم در قی و هم در باب که در تحصیل حرف فاجار خواهد آمد و با انتقاد مبهم و اسقاط عینی و گفته آت تاب و قای مکتوبی گرفته بعمل قلب و تمثیل را العا کسر شونیمی فی گفته و کاف را بچسبند که در ترکیب صی حاصل گرفته آید ایم گرفته و از عبارت مذکوره مراد آن در شسته که لفظ سر نمی نیست چنانکه شونیمی نیست پس ای مهله و او حاصل شد تفصیص و ترکیب صی و تحلیل در لفظ کشو اولاد و انتقاد مبهم و تحلیل ثانیاً و فعل منفی و ترکیب گفته آت تاب و قای مکتوبی گرفته چنانکه گشت سلک و وم تمثیل و این عبارت است از ذکر اسم حرفی و از ادوات مبهمی بالعکس پس این سلک ادو گوهر باشد اما گوهر اول چنانکه در هم حلوا و کشاف و نوکاسه گشت مهید حاصل از آن ماه پر عتاب بنیمی آب سرکش و بنیمی یافت آب و اولاً بعبارت حاصل از آن ماه حل تحصیل کرده تحلیل و تمثیل و اشتراک و اسلوب انحصاری بتالیف القضا که از لفظ صل مستفاد شده و بنیمی آب سرکش او گرفته با انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و تمثیل و مطلع و اسقاط عینی و بنیمی یافت آب الف خواه تفصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی و خواه

تبراون و بهر عمل باقی مانیا از آب سرکش گفته و کشا حاصل کرده تبراون و انتقاد مطلع
 توضیح من تبدیل و تبیی نایت تاب فاسی کتوبی حاصل کرده تحلیل و ترکیب انتقاد مبهم و قلوب
 ثالثا از لفظ آن که اسم اشارت است انزال مجرجه خواسته تبراون چه فاد و قریب و بعید هر دو
 مستقل است کما صرح به النخاعه و از راه لام مسمی باشد اگر و اسلوب انحصاری و لام را بوسیله
 حروف از ازان خوانده لفظ ذال بهر سانیده و می گرفته تسمیه و نمی آب سر گفته و کاف
 خواسته تبراون و انتقاد مطلع اسلوب حرفی و اسلوب حصالی و مستثنی از تبدیل که محل
 خود در ضمن لجه گذشت باشد که از سر آب یک خواهد بود به انتقاد مطلع و اسلوب حرفی
 و ازان کاف که غیر با انتقاد مبهم و کثونی می گفته و از کثونی خواسته کما مراراً و بدان اشارت
 رفته بطرف آبی موحده اب با انتقاد طرفی و عدد و و اراده شد با سلب حرفی و آن چون
 نیم شود و الف حاصل شود با اسلوب حصالی و تبدیلی که در ضمن تحصیل کاف مبین در کیفیت
 تقدیر عبارت نمی آب سر کثونی بطور قصد معانی چنان خواهد بود که سر از اب نمی مسوا
 نمی ناگو هر دو مچنانکه در رسم عباسی و مؤلف و سامه کشت امید
 حاصل ازان ماه پر عتاب و نبیی آب سرکش و نبیی یافت آب اولاً از راه عین کتوبی
 خواسته باشد اگر اسلوب انحصاری که اسلوب حرفی و نبیی آب سرکش با می آبی گرفته
 با انتقاد مبهم و اسقاط یعنی که سرکش معنی نافرمان مشعر بران است و تسمیه که مقصود
 بالتمشیل است و نبیی ابی افتاب لفظی حاصل کرده تحلیل و ترکیب تراون و تلج و
 انتقاد مبهم و تبدیل ثالثا حاصل ازان راه گفته و با اسلوب حرفی که حاصل عبارت ازان
 است مو گرفته و نبیی آب سرکش گفته و الف حاصل نموده با انتقاد مبهم و تسمیه که مقصود
 بالتمشیل است و انتقاد مطلع اسقاط یعنی ثالثا ازان راه نبیی آب سر گفته و از آب خواسته

تبروت چنانکه در گوهر اول سلک تجلیل در بیان استخراج مهم ولی مسیال شده و شاید که مراد
 کرده با سلوب حرفی از راه لام مضمون علی بیشتر آن اسلوب انحصاری و تسمیه مقصود با تمثیل است
 و مسیال که بانقشاد و بهم مشارالیه گشته بجای حرف اول حروف حاصله نهاده که بانقشاد مطلعی تعیین
 یافته سلک سوم تلیم و این اشارت کردن است بجزئی یا بیشتر که در محل مشهور مسطور باشد
 یا مذکور و قید مشهور بجهت آنست که نسبت به کس مفید باشد و آنچه درین فن شهرت دارد اشارت
 کردن است با تمام تقویمی که ارباب تجمیم بجهت انحصار اختیار کرده اند مثلاً برای کواکب سبعه حرف
 آخر آنها و از بر حرف دو از ده گانه برای حمل صفر و برای باقی از ثور تا دلو الف و با و جمیم تا یا
 تخمائی و برای حوت یا و الف که رقم یازده است چنانکه گفته شد از حمل صفر الف ثور و زو
 بی ز جزا و جمیم از سرطان * از اسد ال کبر و سنبله با * و او میزان نهاد و عقرب زنا *
 توس سلطان شان جدیدی بخواد * و لویا یا الف بازی داد * و همچنین از برای ل و از برای
 هزار را می کوتوبی و گاهی باعتبار رومی می شاید که یکی از این چیزها فو که گفتند و حرفی از حروف
 که علامت او است مراد دارند و می شاید که حرفی مذکور سازند و آنچه آن حرف علامت او است
 خواهند پس این سلک مثل باشد بر دو گوهر اول چنانکه در سلم آرام و هلال
 و کاوس و روس * کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب * بنیمی از آب سرکش
 و بنیمی نایف آب * اولاً بعبارت از ان ماه مراد آنست که الف که جزو کلمه از است
 از ان را می محمله بهم است تجلیل و تراوت و تلیم که مقصود با تمثیل است و بتالیف انصاف
 که از می مجزیه ان اسطه آن شده و بنیمی از آب سرکش گفته و الف خود سه تنخیص و انتقاد بهم
 و اسقاط عینی که سرکش معنی نافرمان مشعر بر آنست یا تبروت و اعمال باقیه یا بنیمی از آب با بود
 بانقشاد بهم تقسیمه حروف اول آن بافت و مطلع مشارالیه گشته از درجه اعتبار ساقط گردد

و عبارت نیمی نیافت آب نیم تحصیل نموده بانقاد مبهوم و اسقاط عینی تکرار اسلوب حرفی تیراوت
 و انتقاد مبهوم اسقاط عینی ثانیا از نیمی آب سرکش اول خواسته تیراوت و انتقاد مبهوم اسلوب
 حرفی و انتقاد مطلق و اسقاط عینی الف بعد از تصرف مذکوره که در لفظ آ آورده شد بحال
 و عبارت نیمی نی افتاب لایم خواسته تجلیل و ترکیب تیراوت و تلیم و تبدیل و اسلوب
 ثالثا نیمی آب سرکش گفته و کا خواسته تنصیف و انتقاد مبهوم تجلیل و ترکیب الفی الصالی که ششست
 آن پس معنی همائی این عبارت آن باشد که نیمی آب که الف است سر آن کاف است
 ششمی نی گفته و وا گرفته ترکیب تنصیف و انتقاد مبهوم تجلیل و ترکیب اول و اسقاط عینی افتاب
 گفته و بین جمله کتوبی خواسته ترکیب ثانیا و تیراوت و تلیم لمعنی اخذ و تحصیل در اینجا تیراوت
 مقام مستفاد میشود امین حاصل کن بگیر ابعاجا حاصل از آن گفته و آ می جمله خواسته
 تیراوت و تلیم و نیمی آب سرکش و گرفته بانقاد مبهوم اسلوب حرفی و انتقاد مطلق و اسقاط
 عینی نیمی نیافت آب بین جمله تحصیل نموده با اسلوب حرفی و انتقاد مبهوم و اسقاط عینی اما
 گوهر و دم چنانکه در اسم هری و عقاب و لیلی و مهلیل و الش س

لشت امید حاصل از آن اه پر عقاب	نیمی از آب سرکش و نیمی نیافت آب
--------------------------------	---------------------------------

اول عبارت نیمی آب سرکش میم از لفظ مهر انداخته تیراوت آورده با اسلوب حرفی
 و انتقاد مبهوم و تلیم که مقصود بالتمثیل است تیراوت و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و عبارت
 نیمی نیافت آب یا می تحتالی حاصل کرده بانقاد مبهوم و اسقاط عینی تکرار اسلوب
 ثانیا نیمی گفته و حق تحصیل کرده تلیم که مقصود بالتمثیل است و انتقاد مبهوم و تیراوت و آب
 سرکش الف تیراوت و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و نیمی نیافت آب یا می مورد خواسته
 تنصیف و انتقاد مبهوم و اسقاط عینی ثالثا از راه لیل خواسته تیراوت اسلوب نهماری

و نیز آب سرکش نامی تحتانی بانقا و مبهم و شمییه انتقا و مطلع و اسقاط عینی و ابعاب عبارت
ازان ماه نمیمی هم خواسته نسبت بآنکه مراد از ماه سه است بدون الف بقسمی از تراوت که در پیش
خودش مذکور شود و بقول آب سرکش های بکتوبی با سلوب حرفی و انتقا و مطلع و اسقاط
عینی و تبیی فی آفتاب لیل را ده کرده تحلیل و ترکیب تراوت و قسم اول تلیم و تبدیل و
اسلوب همی تلیم که ما نحن فیه است خاصا حاصل گفته و الف گرفته ب تحلیل تنصیص و گفته
ازان ماه نمیمی آب سر و یا حاصل کرده باشد تک و اسلوب انحصاری و انتقا و مبهم و تراوت و
انتقا و مطلع و تبدیل و از یا حوت خواسته تلیم و ازان تون می گرفته تراوت و اشتراک
و سیمیه و کشونیمی نیافت گفته و سیم گرفته ب ترکیب تنصیص و تحلیل و تصویف و انتقا و مبهم و اسقاط
سلاک چهارم تراوت و این بودن و لفظ است بیک معنی خواه از یک بیان باشند
چون اسد و لیث و محم و خورشید خواه از دو زبان چون ماه و قمر خواه آن لفظ بعینه مذکور
گردد و در صورت شاید کلمه مستقل باشد چنانکه در اسم حرب وائل و حانوق و مرآه
و سوال و کاس و اوئیس کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب
نیمه آب سرکش و نمیمی نیافت آب و اولا حاصل ازان ماه گفته و حمر گرفته ب تحلیل و سیمیه
و تراوت که مقصود با تمثیل است و تلیم و تالیف الصالی که مو دای کلمه حاصل است و
نیمه آب گفته و بای موحده گرفته ب تنصیص و انتقا و مبهم ثانیا ب تحلیل لفظ ام
چنانکه در اسم امان و مستم دوم تبدیل زیو تبیین پوشیده و عبارت نمیمی فی آفتاب
لا هم گرفته ب تحلیل و ترکیب تنصیص اولاد و ترکیب کم از اعمال استیسل است ثانیا و تراوتی که
مقابل ما نحن فیه است و تلیم و تبدیل و اسلوب همی ثالثا حاصل ازان گفته و حانوق
و تحلیل و ابدال مجرور تراوت گرفته و هر دو را با هم پیوسته بتالیف الصالی که کلمه حاصل و ال

بر آنست ماه نمی گفته و قاف تحصیل کرده تراون و تلج و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی
و عبارت از آب سرکش الف در ماده حاصله با بقا و مطلع مشارالیه گشته از وجه اعتبار ساقط شد
با سقاط مثل ابعاز از ماده فرخسته تراون و عبارت نمی آب الف گرفته خواه تخصیص و انتقاد
مبهم و خواه تراون و عمل مذکور و همین نسبت اولی است چه در نحو صورت الف ساکن است
و عبارت سرکش و قاف که با بقا و مطلع متعین گشته در آخر فرخسته تا لیف اتصالی که بعد از
ترکیب و تحلیل و تصحیف و فاء و لفظ سوست نمی نیافت ابی موحده حاصل نموده پس
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی خامس از ماده نمی گفته و همین مکتوبی گرفته باشد که اسلوب انحصار
و انتقاد مبهم و آب سرکش گفته و از آب سو را داشته تراون و کما و او گرفته با بقا و مطلع
و اسقاط عینی گفته نمی نیاید تا ابجد از تحلیل و ترکیب و می بنون و جزوی با اب از لفظ آن
که با بقا و مبهم اشارت بدان رفته لام را داشته تراون و قلب آن اراده کرده سا و سا
از ماده نمی گفته و قاف فرخسته باشد که اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و از آب سرکش گفته و الف
گرفته تراون و انتقاد مطلع عینی و گفته نمی نیافت آب و همین گرفته با اسلوب حرفی
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی لمعه و بطرز دیگر چنین که از آن ماه نمی آب سر گفته و کما بدست
آورده باشد که اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و تراون و انتقاد مطلع و تبدیل و عبارت
گفته بین مکتوبی تحصیل نموده ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم لمعه و چنین نیز توان
گفت که عبارت از آن ماه نمی آب یکا فرخسته باشد که اسلوب انحصاری و تراون و
انتقاد مبهم و تبدیل و بقول او سرکش ای تمثالی که مشارالیه انتقاد می است از وجه اعتبار ساقط
شده با سقاط عینی و نمی نیافت اب سین گرفته خواه تراون که از اب سو فرخسته کما خواه
با اسلوب حرفی که از آن سه مراد داشته و انتقاد مبهم و اسقاط عینی سابق از ماده یکا

باشند آن اسلوب انحصاری از آن الف اراده کرده باشند با اسلوب سومی و پنجمی آب گفته و واو گفته
 تیراوت کما و انتقاد بهم و سرکشویی فی افتاب گفته و مراد آن داشته که لفظ سی که پنجمی فی
 افتاب تحصیل شده سر او در آخر است پس لفظ تیس بدست آمد لمعه و توجیه این هم اگر چنین
 کنند بکنیم که بهتر از اول باشد که بقول او از آن پنجمی الف تحصیل نموده تیراوت که مقصود
 با تمثیل است و تلج و تسمیه انتقاد بهم و عبارت از آب سرکش و تحصیل کرده تیراوت که هم
 با تمثیل است کما و انتقاد مطلع اسقاط عینی گفته پنجمی فی و یاسی تحتانی خواسته تجلیل و تزیین
 تفسیر و انتقاد بهم و از افتاب سبب مراده کرده تیرکی که از اعمال متمایلی است و تیراوتی که
 مقابل ما نحن فیه است و تلج و تسمی اخذ و تحصیل بقرینه مقام ستفاده شده چنانکه در کوه اول
 تلج در اسم کا و در ضمن بیان کرده آمد و شاید که مستقل نباشد چنانکه در اسم ولع

کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب | نیمی آب سرکش و پنجمی نیافت آب

بعبارت پنجمی آب سرکش و او حاصل نموده با انتقاد بهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلع اسقاط
 عینی و پنجمی فی افتاب تجلیل ثنائی و ترکیب جزوی بدون و جزوی بآب لفظی لا اراده
 کرده تیراوت و الف آن را که مشارالیه است با انتقاد بهم بعین بدل نموده که تیراوت
 و اشتراک و تسمیه حاصل شده و خواه در ضمن عملی دیگر از اعمال تحصیل چنانکه در اسم تل

کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب | نیمی آب سرکش و پنجمی نیافت آب

پنجمی آب هم خواسته با انتقاد بهم و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه تیراوت که مقصود
 با تمثیل است و آب سرکش الف آنرا که مشارالیه است با انتقاد مطلع از درجه اعتبار بر
 کرده و پنجمی فی افتاب لام خواسته چنانکه در اصل گذشت هم درین عمل لمعه حضرت
 سامی جناب گرامی مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره در رساله حلیه جلیل منسوخه

که از جزئیات طریق تراویح سنت ذکر الفظه و اراده لفظی دیگر یکی از آن دو لفظ مخفف
دیگر باشد چون از راه ته و از شاه شه و از راه ره چنانکه در اسم مهامه کشت مید
حاصل از آن ماه پر عتاب بدین معنی است که سرش و نیم نیافت آب و از راه ته خواسته تراویح
که مقصود بالتشیل است بدین معنی است که سرش الف بانقاده مههم و تسمیه و انتقاد مطلع و اسقاط
عینی و عبارت بدین معنی است یافت آب مههم اراده کرده و تراویح و انتقاد مههم و اسقاط عینی
لمعه بعضی از ارباب این فن نوشته اند که از قبیل تراویح سنت کرایا و یا و یا و اراده

قی و قی و قی چنانکه در اسم حیلده	کشت مید حاصل از آن ماه پر عتاب
نیمی ز آب سرکش و نیم نیافت آب	حاصل از آن ماه گفته می و لام گرفته

اول تحلیل و تراویح که مقصود بالتشیل است و دوم باشد که و اسلوب انحصاری هر دو
را با هم پیوسته بتالیف الصالی که مفاد کلمه حاصل است بدین معنی است که آب با هم می گرفته
با اسلوب حرفی و انتقاد مههم سلک پنجم اشتراک و این بودن لفظی است
بچند معنی چون ماه یعنی قمر و شهر و عین یعنی چشم و آفتاب زو و حرف معروض
و مثال آن چنانکه در اسم کواد شهر و اس کشت مید حاصل از آن ماه
پر عتاب و نیم ز آب سرکش و نیم نیافت آب و اول از راه لام خواسته باشد که
و اسلوب انحصاری بدین معنی است که آب سرکش و آ و گرفته بانقاده مههم و اسلوب حرفی
و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و بدین معنی است یافت آب الف خواه تنصیص و انتقاد مههم و
اسقاط عینی و خواه تراویح و هر دو عمل مذکور لمعه و توجیه این اسم بطرز دیگر چنین
که لام از راه خواهند که نام و نیم ز آب الف خواه تنصیص و انتقاد مههم و خواه
تراویح و عمل مذکور و قبول او کشتو نیم و آ و ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد مههم

و بواسطه لفظ مستدرک و او بر الف اراده نماید بتالیف الصالی پس معنی جمالی
 عبارت می آید که کشتویی آن باشد که الف مراد اول و لفظ حسوست در حالی که نیم باشد
 ثانیاً از راه شهر خواسته باشد با شتراک و تحصیل و او و الف بسوزد که گذشت لایحه اول این
 هر دو عمل آنست که اگر از لفظ دیگری خواسته شود که در شعر مراد بوده تراودن است
 و اگر غیر آن بود شتراک مثلاً در ما نحن فیها ما اگر از آن تم خواهند که در شعر همین معنی است
 تراودن خواهد بود و اگر شهر اراده کنند که مخالف معنی شعری است شتراک لایحه بیشتر باشد
 که مسئله این هر دو عمل در ضمن یکدیگرند که در شعر مثلاً لفظ چشم گویند و حروف این خواهند
 یا بالعکس بر تقدیر اول گویند که شتراک در ضمن تراودن است و در صورت ثانی تراودن
 در ضمن شتراک اما اول چنانکه در رسم میتر و قانع و سالار و نوکر و سوار
 و مازنی و بجزم کشت امید حاصل از آن راه بر کتاب ۴۰۰ آب سرکش
 و نیم یافت آب و اولاً بنیمی آب سرکش هم گرفته تراودن فقط و انتقاد بهم
 اسقاط عینی که سرکش معنی تا فرمان شعر است و بنیمی فی آفتاب مراد آن داشته
 که یک نیمه تر که آفتاب عبارت از آن است فی است پس تیره حاصل شد بتخلیل
 ترکیب تنصیب اولاً و ترکیبی که از اعمال استبیلی است ثانیاً و شتراک که در ضمن تراودن است
 انتقاد بهم ثانیاً عبارت حاصل از آن بنیمی قاف اراده کرده تراودن فقط و
 در سلوب حرفی و سلوب حصالی و عبارت از آب سرکش الف خواسته تراودن
 فقط و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و بنیمی فی آفتاب مراد آن داشته که یا سه
 تحتانی کلر فی که بتخلیل و ترکیب تنصیب انتقاد بهم هم رسیده مبدل است بجز
 عین مکتوبی که حاصل شده ترکیب شتراک که در ضمن تراودن است و بتسمیه

مثالاً عبارت از راه نمی رسد محله خواسته باشد تراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و
 عبارت از آب سرکش الف تراون و انتقاد مطلع و اسقاط عینی نمی منی افتاب گفته و از
 منی لا خواسته و از جایابی ای مجزیه که افتاب عبارت از ان مقصود بالتمثیل همانست
 نهاده و اعمالی که بکار آمد ظاهرست را بجا حال از ان گفته و از لفظ آن خواسته
 تراون و نیمین آب سرکش کاف را داده کرده بانقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلع که
 اشارت بطرف یا می لفظیک است و باسقاط عینی نمی منی افتاب گفته و از لفظ ترا که
 تجلیل و ترکیب تراک و ضمین تراون افتاب عبارت از ان است حرف اول که بانقاد
 مبهم اشارت بدان گفته ساقط گشته بوسیله لفظی که ترکیب حاصل شده خامس از آب سرکش
 گفته و سورا بجای می مانده و تحصیل ای محله بستر که گزشت لمعه استخراج این اسم
 باین طرز نیز طراز ظهور میگردد که عبارت از راه نمی رسد خواسته شود باشد تراک و اسلوب
 انحصاری و انتقاد مبهم و عبارت از آب سرکش و اگر گفته آید تراون چه مراد از آب سرکش
 کدام مراد و بانقاد مطلع و اسقاط عینی و نیمین منی افتاب مراد آن داشته شود که نمید
 افتاب معنی ای مجزیه را مبدل منی ای بالف است که بمل قشیه بدست آمده سا و سا
 از راه نمی گفته و از راه منه خواسته است می از تراون که بالا و ضمین لامه سپین شده و از ان می گرفته
 که مشارالیه است بانقاد مبهم و عبارت از آب سرکش الف تراون و انتقاد مطلع و اسقاط
 عینی گفته نمی منی افتاب لفظی را بجای ای محله را نهاده و اعمال سورا سا بعداً
 از راه نمی آب سرکش نمی منی افتاب گفته و از راه لامه کتوبی خواسته و از نیمین از آب
 پامی موحده و سورا و اسطره تالیف اتصالی نموده و اگر شود گرفته و آن نیز اسطره تالیف
 اتصالی کرده نمی منی افتاب باین معنی داشته که نمی چنان نیم که لفظ منی در ان مبدل

بجرف عین بکتوبیت پس لفظ نیم عم گشت و معنی معانی تمام عبارت چنان که حرف ت با اول
لام و آخر آن لفظ نمی است که قنی در آن حرف عین است پوشیده نماند که قنی در نمی تمیض
انتقاد می متعین گشته و باقی اعمال از آنکه قریب قریب مذکور شد بر متامل ظاهر است آنا و دم چنانچه
در اسم حاصل است گشت مهید حاصل از آن ماه پر عتبات نیمی آب سرکش و نمی نایب آب
بعبارت حاصل از آن ماه لفظا با بست آورد و تجلیل و تقسیم و اشتراک و هلوب انحصار
و اسلوب آبی و تالیف الصالی که مؤامی کلمه حاصل است و معنی معانی آن عبارت است
که حامی مکتوبی ابیات الصالی که ماه عبارت از آن است و از نمی نایب امم خواسته بانقائ
مبهم و تکرار اسلوب حرفی و تمییز تراوی که در ضمن اشتراک است و سرکش گفته و الف آن سکه
بانقائ مطلق متعین گشته از درجه اعتبار انداخته باسقاط عینی چه معنی معانی عبارت نمی آب
سرکش نیست که ام می سر و نمی فی آفتاب لام مکتوبی خواسته تجلیل و ترکیب تمیض و
و ترکیب کیم از اعمال تمییز است ثانیاً و انتقاد مبهم و تراوی و تلیم و تبدیل اسلوب
سلاک ششم کنایه و آن ذکر خبر است که دلالت کند بر حروف و کلمات مقصوده
که انتقال فریب و ال بدلول بواسطه بود و آن واسطه معنی حقیقی لفظ نباشد و الا تراوی
باشترک خواهد بود و این سلاک مشتمل باشد بر دو گوهر هر اول ذکر لفظی و اراده لفظی
و دیگر بواسطه مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد بشرط آنکه لفظ مذکور را بعینه مقابل آن وضع
نکرده باشد چه میز بنیا تو بر صفای طینت آن روی آینه در جنب بنامی سینه شان چون چهره
زنگی تیره و چشم آفتاب شمشعه و لهای شان چون دیده صحاب خیره است روشن میزدیم
که ملا گوهری در رساله نویسی هر چند در صد و آن شد که شامشال هر عمل از برده همین کیما
جلوه و بدو اتحق هر قدر رسائی سعی و با همیان تو نیست نهاد و کوتاهی نکر و لیکن آنکه گنجای

این بیت بود و بر اثبات البیت چندان دست نیافت غزینها که در هر گوشه زمین بود
 همیشه فکر و کلز اندیشه بیرون نعت الست آورد ازینجا است که در هر مقام متاعی از ملک و انمود
 و با و صفت قلت با هم آنچه پیشکشی از باب نظر اختیار کرد و بصاعتی ست مزجات و از آنجمله
 نیست که از لفافه جناس قرآن شمرد و با این همه گوهر این قسم کنایه و صیغه جعلی تا بسوء
 دست فکرش ماند چه ازین مقوله سخن هیچ بزرگان اند که اینرا درین مقام مثالی است
 یا نیست و اگر انصاف کار بندگی طریق اعتدالت نه پسندی عنان فرین و ادسه
 خطرناک انداختن و قطع این جاوه و شوارین و خستن ناموس سائی اقدام خامه و بر باد
 نسید هر چه هر یکی ازین دو عقیده است که رستم را جگر خون کند و هفتصد بار از هر آب
 سازد نام و ستاری حضرت برایت که در هر مقام قائم شد و این راه را بر راه آورد
 آری حصول این کام و وصول باین مرام عطیه است که روزی هر کس نشود و غایت غایت
 یو تیره من آیشاره فضل او میکش عنان مرا ناز بر سعی خویشتم نکنم به اکنون
 نیست درین نزل برکشایم و گوهر گر آینه که از سفر سر اسود و عالم قدس خیره دامان
 خیال از هم با پایه نظر باز نمایم و چون توشه راه هنوز در انبانم هست بهین که حرف
 گر آنگاه خویش و نام و در بان کامل عیار این لبند نگاه بانبارم بر راه فتم نفسی است
 کرده متاعی نذر ناوره سخنان و شوار پسند کنم که بی خویش از جا و آیند و زبان به سنت
 و اعتراف غایت آن جنس حکایت کشایند باری توفیق از فضل حضرت باری می گویم
 و بجز دست صاحب و شگاکان بلند فطرت میگویم که مثال این قسم است آنچه بزبان قلم میبرد
 کاش که کشت امید حاصل از آن راه بر عتاب به نمی آید کوشش و نیمی یافت است
 از آن راه نمی گفته و کاف خوسته باشم که و اسلوب انحصاری و انتقاد مبرم و زاب

که کش گفته و الف گرفته تیراوت انتقا و طلق و اسقاط یعنی و گفته شد بی نایفیت آب و در
 زمانی نمی افعل فعل منفی آب مفعول آن قرار داده نمی گشته خود سسته بکنایه که مقصود
 با تمییز است چه هر که آب نیا بگشته باشد و از عبارت می آشنه بچین و از او هم به معنی
 یعنی مراد آن است که نیمه لفظ کش که تا می فو قانی باشد نیست پس همین بهر جهت
 گوهر و هم ذکر لفظی از او بلفظی دیگر بودی شرط آنکه در اول جمله اول بیانی بهر جهت
 تسمیه و تکیه باشد و این اصوات است یعنی از این منمن باشد و واضح میگردد چنانکه در اسم
 بهاء و ایوب است کشت مید حاصل از آن راه بیستاب یعنی آب کش فو قانی نایفیت
 آب و اول آن آب سرکشو گفته و اگر کشو سوسسته تکریم و تحمیل تصحیف و از آب است
 با سلوب حرفی نو عبارت است از حفاظ آب بقدر ضعیف حاصل شده و حاصل این عبارت چنان باشد
 که هر لفظه سوی لفظ آب است این شکر با انتقا و طلق و کذا چه انتقا و طلق و تبدیل
 و همین نایفیت آب گفته و الف گرفته تیراوت نایفیت انتقا و مبهم و اسقاط یعنی شامیا
 حاصل گفته و الف گرفته تکیه و تشبیه و شرح آن نایفیت گفته و مایه تجمالی حاصل نموده باشد که
 و سلوب از عبارتی انتقا و مبهم آب سرکشو گفته و کشو بگرفته تکریم یعنی و این انتقا و
 مطابقت و تبدیل و آب در عبارت نایفیت آب است بکنایه عبارت است از آن که مقصود
 مذکور کشو سب گشته چون آن نمی ناید لفظ کش از درجه اعتبار اسقاط شود مساکت هم
 تصحیف و آن عبارت است از تکریم صوت خطی نحو و اثبات نقطه و این مساکت تکریم و کوه
 گوهر اول تصحیف نوی آن چنان است که نمرودی آورده شود که وال باشد بهر تصحیف
 بی تعرض نحو و اثبات نقطه چون لفظ نوت و لغزش و شکل و رسم و کاف تشبیه و مثال
 آن چنانکه در اسم اجوف و یوسف و سوال و تسمیه کشت مید

حاصل آنرا که به عبارت نمی آید سرکش و نمی یافت آید اولاً از راه الف مراد شده
 باشد که اسلوب اختصاری اسلوبی است که عبارت نمی آید هر چه بلفظی تنصیب و اسلوب
 و انتقاد مطلع و تبدیل و مکتوبی خواسته شد به تسمیه و از کثرت سو مراد و داشته تکریب
 و تحلیل و تصحیف ضعیف گفته نمی و همین او که با نقاد به هم شارالیه گشته بوسیله لفظی
 از وجه اعتبار سابقه شده و عبارت آن تا فاسی مکتوبی گرفته تکریب یک جزو محال
 است و قلب تسمیه ناشی از راه یک خواسته باشد که اسلوب اختصاری به همی اشارت شده
 بیامی تخفافی آن با نقاد به هم و قبول و از آن سر لفظاً خود خواسته و از آن و او مکتوبی اراده و
 با نقاد مطلع و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر از آن سو مراد داشته عبارت آن نامحسوس
 است هر او سیله تحلیل لفظی که در اندامین که بیامی تخفافی را خواه آن نمیدانید یک باشد
 خواه از همی بجای همی سو نمیدانید به باشد و کثرتی فی گفته و همین حاصل نموده تکریب و تحلیل
 اولاً تصحیف ضعیف و انتقاد به هم تحلیل ناشی از تکریب از آن تا فاسی مکتوبی گرفته تکریب
 و قلب و تسمیه لمعه شاید این رسم را در منظمه طرز دیگر نیز جلوه توان داد که قبول او از آن
 ما و همی آب سر لفظاً حاصل کنند باشد که اسلوب اختصاری و انتقاد به هم و تراوت و انتقاد
 مطلع و تبدیل و بیامی مکتوبی مراد و از آن تسمیه از عبارت کثرتی یافت تا آن خواسته که
 لفظ سو و همی از یافت یعنی آن که بتجداد مذکور شده قلب کنج از اخیر مکتوبی مراد گردد
 مثالها عبارتست از آب سرکش و مراد آن است که نمیشود آب که الف است سر او ای در اول او
 سو است و همی از آن تا لام خواسته که مراد از لمعه پیرایش سر او ای عروس
 این نام تکریب جوهر طرز دیگر نیز توان کرد که عبارت از نام همی است خواسته باشد که
 اسلوب اختصاری انتقاد به هم و قبول و از آن سرکش و مراد آن داشته که سر آب سو لفظ

آب است و آب یک را بنما تحمیل شده و مراد از آب اولی و از آب دوم سوست که ترکیب است
و موسوی آن واوست چون و او بجای می آید و در آید و جبارت نمی فی آفتاب لام
خواسته و شایسته این نام یک سی توجیه گیر حسین بنشاند که از کشتو سوز و سوز
نیام تاب را و آن ده شسته که از کشتو سوز یعنی فی تیرا و ف حاصل شده و مقاب
را ابا از اول لام فو خطه را و ده کرده باشد که است اکت اسلوب انحصاری و تسمیه می آب کشتو
نیم گفته و مراد آن ده شسته که توجیه فلان که هم است در اول و سیم جمله مکتوب است نیم
و این معنی حاصل شد بر حرف و انتقاد و به اول و ترکیب و تحمیل و تصحیف از تقاد و بهم ثانیا
تا این معنی که شسته و در ای لفظ است و کنی آفتاب گفته و لفظ فی را که تحمیل ترکیب
و ترا و ف تقاد و ای عبارت است از لامی لامی نظمی حاصل سابق است سیم بدل کرده که تیر
و ترا و ف و تلمیم آفتاب عبارت از آن است گوهر و هم تصحیف جعلی محجب مباد که درین
مقام نظر بوجوب ایفای و عده که در اشای جمله و از تی گوهر اول سلک کنایه کرده ام
زبان قلم را بگزارش مثال این قسم آشنا کنم تا بهترین شود که در امثال این مسالک کلام در
و در هر مسالک قلم که شستن کاره کابل می می باب هر شکریایی نتواند بود پس گویم که
تصحیف جعلی است که در اشای کلام اشارتی مجوز و اثبات نقطه واقع شود چنانکه در هم
زمان سه کشت میید حاصل از آن راه بر عتاب بنی از آب سرکش و نمی یافت آب
از آن با نمی آب سرکش نمی گفته و حرف از را تملیکه قرار داده و از راه را می محله مراد و شسته
تیرا و ف و تلمیم و بنی آب لفظ و و بان تقاد و بهم و سلوب حرفی و از سر همین لفظ سرخو است
تصحیف و از کشتو سوز ترکیب و تحمیل و تصحیف وضعی پس معنی معانی این عبارت آن باشد که
از ماکتای محله است و در چنان دو که موسی آن لفظ است در حال که نیم باشد و چون

و اسلوب انحصاری انتقاد مبهم و بقول او ز آب سر سیم تحمیل کرده بتراوت و انتقاد
 مطلع و بقول او کشتو سو خواسته کما مر و بدان اشارت شده بجانب سوی ماکه الف با
 بانقاد طرفی پس معنی جماعتی این عبارت چنین باشد که سر لفظ ما و سوی آن این
 هر دو درین عبارت بتجاوید مذکور شده بنحیثی فی آفتاب لام گرفته تبرکیت تراوت
 و تلخیص و انتقاد مبهم و اسلوب همی مقصود با تمثیل است تا نشان از آب سر کشتو با عمالی کند
 شد مشعر است بآنکه سر لفظ ما سو یعنی در آخر است پس ام شد و تحمیل کاف و لام بدستور
 ثالث از راه های گرفته کما مر و از ان الف خواسته با اسلوب همی و نیز بی آب سر کشتو گفته
 و از سیم بلفظی که بتراوت و انتقاد مبهم و سیمیه حاصل شده حرف اول بانقاد مطلع مشار الیه
 گشته با سقاط عینی ساقط شد و از همی یافت آب بوضع تون مکتوبی بجای آبی لفظ
 آن حاصل کرده بتخصیص و انتقاد مبهم و تبدیل را البجا عبارت حاصل از ان ماه عدد حرف
 را می محمله خواسته بتراوت و تلخیص اسلوب حرفی و از ان تحت ال کرده بلفظ و صد که
 هم آن عدد است از عبارت دو صد و وقاف مکتوبی اراده نموده با اسلوب همی و گفته
 نیز آب سر و تبدیل همی ماکه بتراوت و انتقاد مطلع ز آب سر عبارت از ان است یک
 قاف خواسته که مشار الیه است بافت او مبهم و کشت ابو او ترکیب ه کاف و آیین
 کرده نسبت خواسته با اسلوب حرفی و شور امرا از ششستن پنجاه شده واسطه انتقاد
 نموده نیز عبارت از قاف دوم است بافت او مبهم و بلین عبارت مراد آن است
 که ای قاف نسبت است او ای از خود و در کن پس فل حاصل شد گوید و هم اسلوب
 و آن عبارت است از ذکر حرفی یا بیشتر بار آورده و چنانکه در اسم حکیم و مست
 و شمسی و عینی و عواد و عوف و کشت امید حاصل از ان ماه پرتاب

نیمی از آب سرکش و نیمی نیافت آب : اولاً عبارت حاصل از آن ماه عامی مکتوبی را که
 تجلیل و تسمیه حاصل شده بتالیفات الصالحی اتصال داده بلازم مکتوبی که با ششراک و اسلوب
 انحصاری بدست آمده و نیمی از آب سرکش ایی تحتانی گرفته بانقاد و مبهم و اسقاط عینی
 که سرکش معنی نافرمان عبارت از نیست بتکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است
 و عبارت نیمی نیافت آب الف حاصل کرده بانقاد و مبهم و اسقاط عینی از آن مهیم خواسته
 بتکرار اسلوب حرفی ثانیاً نیمی از آب سرکش هم اراده کرده چه نیمی از آب عبارت است از
 باسی موحده و بعد از اسقاط آن الف باقی ماند و از آن یکی گرفته و از آن مهیم بتکرار
 اسلوب حرفی کما مر و گفته نیمی نیافت آب مراد آن داشته که لفظ مانیه خود را وزن مکتوبی
 یافت پس بدست آمد تنصیص و تراوت و انتقاد مبهم بتبیل مثالاً حاصل از آن ماه گفته
 و از ماه قمر خواسته تراوت از آن صده و پهل اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است
 و ازین اعداد و لفظ ششم اراده کرده و نیمی از آب سرکش گفته و سیم خواسته با اسلوب حرفی
 و انتقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش معنی نافرمان شعر بر نیست و عبارت نیمی نیافت آب
 یا سی تحتانی گرفته بانقاد و مبهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است
 را بعد از ماه عین مکتوبی گرفته با ششراک و اسلوب انحصاری اسلوب حرفی که مقصود
 بالتمثیل است و نیمی از آب گفته و سیم لفظی گرفته با اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و تسمیه
 و سرکش گفته و اسقاط حرف اول آن خواسته و نیمی نیافت آب یا سی تحتانی گرفته
 بانقاد و مبهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و خامساً از ماه
 عین مکتوبی خواسته کما مر و نیمی از آب سرکش و او بدست آورده بانقاد و مبهم و اسلوب
 حرفی و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و نیمی نیافت آب گفته و الف خواسته خواسته

تبرادون و انتقاد بهم اسقاط عین و خواه تنصیف هر دو عمل سا و سا تحصیل
 حرف عین و او بدستور و بی نیابت تا ب فاسی مکتوبی تحصیل کرده تجلیل و کسب
 وقت او بهم و قلب و تسمیه لمعه یا سخن فیه اجمالیه لفظ مقصود با تمثیل عملی کرده
 غیر آنکه اشعار بران در الماده آورده صورت بن و از آن یور ضایع العذار گذارنده شد
 و در مقامی که تکرار این اهلوب بوقوع آمد هر چند مناسب توضیح مقام آن بود
 که بر رفته تفصیل بجاری آید اما بنا بر مختصار و اینجا بتکرار عمل مذکور کتف کرده شد
 تا سرشته عبارت بطول انجامد لمعه می شاید که بوسیله این اهلوب اهم عدد
 بدست آمده بعضی از آن جزو ماده بهم مطلوب شود چنانکه در ضمن بعضی از مشابه قومه
 بالا مشاهده کردی نیز چنانکه در اسم هلال و نجم واحد و یاس و اهل
 کشت مهید حاصل از آن ماه پر عتاب | اینی آب سرکش و نمیی نیافت آب
 اولاً عبارت نمیی آب سرکش بدانچه هسته چه از جمله که تبرادون و انتقاد بهم
 و اهلوب حرفی بدست آمده که مقصود با تمثیل است حرف اول سا قاط گشته
 که سرکش عبارت از آن است بعد از تصرفات مذکوره الف و لفظ ما بجا
 داشته و نمیی فی افتاب گفته و لام گرفته کما مراراً شامیاً نمیی آب های
 مکتوبی خواسته با سلوب حرفی که مقصود با تمثیل است انتقاد بهم و از آن
 پنج اراده کرده که هم مقصود با تمثیل است و بلفظ سرکش اسقاط حرف اول
 آن خواسته و بی نیابت آب میم تبرادون و انتقاد بهم و اسقاط عین
 ثالثاً آنچه آب سرکش و او خواسته به انتقاد بهم و اهلوب حرفی که مقصود
 با تمثیل است وقت اسقاط عین و اسقاط عین و بی نیابت آب الف با انتقاد

مکتوبی خواسته با سلوب حرفی که مقصود با تمثیل است انتقاد بهم و از آن پنج اراده کرده که هم مقصود با تمثیل است و بلفظ سرکش اسقاط حرف اول آن خواسته و بی نیابت آب میم تبرادون و انتقاد بهم و اسقاط عین ثالثاً آنچه آب سرکش و او خواسته به انتقاد بهم و اهلوب حرفی که مقصود با تمثیل است وقت اسقاط عین و اسقاط عین و بی نیابت آب الف با انتقاد

مبهم است قاطع یعنی از الف جدا کرده با سلوب حرفی که مقصود با تمثیل است را البتاً
 حاصل گفته و الف خواسته بجزایب تنصیف و زبان را نهی گفته و یا می تحتانی اراده کرده با تراک
 و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و عبارت زاب سرکش الف تحصیل نموده تراود و نهفت او
 مطلع است قاطع یعنی و نهی نیافت آب تبین گرفته با سلوب حرفی که مقصود با تمثیل است
 و انتقاد مبهم است قاطع یعنی خامساً از راه یک گرفته با تراک اسلوب انحصاری مع الف
 خواسته با سلوب همی و نهی آب سرکش های مکتوبی با سلوب حرفی که مقصود با تمثیل است
 و انتقاد مبهم است قاطع یعنی که سرکش معنی تل فرمان مشعر بان سست یا عبارت از راه نهی الف
 خواسته تراود و تلویح تسمیه و انتقاد مبهم بقوله زاب سرکش های مکتوبی با سلوب حرفی که مقصود
 با تمثیل است با انتقاد و نهی و اسقاط عینی و نهی فی آفتاب لام حاصل نموده بجزایب و تریب
 تنصیف و اولاً و ثانیاً که از اعمال التسهیلی است ثانیاً و تراود و تلویح و تبدیل اسلوب همی
 لمعه و بهر آنست که برای توجیه تازه بر بالایی این اسم بدین وجه است کنند که از راه
 الف مراد شود و کما مراد از نهی آب سرکش بل بکف آید تراود و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی که
 مقصود با تمثیل است نهفت او مطلع است قاطع یعنی گوهر سوم اسلوب انحصاری و آن عبارت
 از ذکر اوساوت احوال عدوی اراده آن عدد چنانکه در اسم کجا و ه و کیمیا

کشت امید حاصل از آن راه بر عتاب | نیم زاب سرکش و نهی نیافت آب و

اولاً حاصل لفظ نامه چهل و شش است که اسلوب حرفیست مراد از نهی آن نسبت است
 و این اسلوب انحصاری است و حروف آن کج است و عبارت زاب سرکش و الف خواسته
 چه ظاهر است که اسلوب تنصیف و انتقاد مطلع است قاطع یعنی و تریب و تحویل و تصحیف عبارت از
 حرف آخر است با انتقاد مبهم زاب که تراود بار دیگر از آن مراد شده نیز الف پس گویا

لفظ و سو بجا و مذکور شده ای از لفظ آب سر و سو و از الف دوم بملاحظه احاد و کتب که گفته شده
بتکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر با دیگر اکر بترادف سو و سو و از اند حصول اولی تکلف است و نیز نایب
آب های مسمی است شده با اسلوب حرفی و انتقاد بهم و اسقاط عینی ثانیاً نیز آب گفته و یکت نیم خواسته
با اسلوب حصائی چ آب با اسلوب حرفی است عبارت سرکش بهر واحد از یک نیم تعلق گرفته
یا ای تحتانی از یک توان نیم اسقاط یافت نیز نایب آب خواسته با انتقاد بهم و اسقاط عینی دیگر اسلوب
حرفی و تسمیه هر چهارم اسلوب انحصاری آن عبارتست از ذکر چیزی که حصراً در معین است
باشد و اراده آن عدد و چنانکه در اسم یو و الیوب و کوس کشت امید حاصل از آن ماه پیتا
نیمی آب سرکش و نیم نایب است و الا از راه نیمی آب سر گفته و تسمیه از راه یا و با خواسته که رقم با پیرو است
باشترک اسلوب انحصاری اسلوب حصائی از آب سو خواسته بتراود چون سین موده سو که
با انتقاد مطلع متعین شده بلفظ بتبدیل باید به صورت بند و گفته کشونیمی نایب آب مراد آن در
که سوی لفظ آب عبارت از دو است و او نایب ترین توجیه آب بتد است و کشونیمی نایب غیر تسمیه
عائد بود بطرف مبتدا مقدر است اسوی و و تواند که چندین گویند که آب نیمه او سو نایب است و شاید گفته
عبارت چنین باشد که آب سو نیمی نایب است فاعل منفی و نیز مفعول و از سو متعلق بفاعل ثانیاً
حاصل گفته و الف خواسته تحلیل و تفهیم و آن ماه نیمی گفته و یا ای تحتانی گرفته باشترک اسلوب انحصاری
و انتقاد بهم عبارت از آب سرکش و او گرفته بتراود و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و نیم نایب آب
یا ای موده خواسته تفهیم و انتقاد بهم و اسقاط عینی ثالثاً از راه نیمی گفته و کما در خواسته
باشترک اسلوب انحصاری و انتقاد بهم و عبارت از آب سرکش و او گرفته
چنانکه در اسم الیوب گذشت و تسمیه نایب آب سین حاصل نموده خواهد با اسلوب حرفی
و انتقاد بهم و اسقاط عینی خواه بتراود و بهر عمل مذکور گوهر پنجم اسلوب رسته

و درین مقام مصنفت سال زبان غایب با اعتراض و عجز نشان کرده که مثال این قسم از آن ساله نباید
 آما در علم این نامق منسب از نامه کارسزین این عین از سر اصل طبع او خبر میدید و الا این جاوه
 نه گذرگاه است حسب خرابی است و شواکه ز قافیه در بعضی از مقامات این ساله این سلوب
 خرامش افتاد و حالیا نیز بهر چه مقدور است ذالک بکار نمی رود پس میگویم که سلوب رقی
 عبارتست از قرض ما بر قام مهندسی لقبه ذالک آن بر حروف چنانکه در سیم خوف
 و تریج سه گشت مید حاصل از آن ماه پر عتاب و نمیمی آب کسش و نیمینا وقت است
 اولاً عبارت حاصل از آن ماه پر ع شعب تحصیل کرده باشد که اسلوب انحصاری و تلخیص
 تراوت و تحلیل و تفصیل و تالیف متراجمی است و اول و ثانی نمیمی آب بامی حروف حاصله را
 و او ساخته چندی آب کنایه است از بامی موحده و عبارتست از آن بامی کتوبی که در سیم است
 تفصیل تقاد می چون بامی شعب قلب شو و صورت رقی آن که باشد مقابله بصورت
 بند سیمش خواهد گشت این در ضمن فهم دو اسلوب رقی است که مقصود با تمثیل است و بافظ
 کسش شیدین معجز که مشارالیه شده با تقا و مطلع از درجه اعتبار ساقط گشتن بوسیله اسقاط
 و نمیمی نایت تا گفته و فای کتوبی گرفته تبدیل و ترکیب انتقا و مبهوم و قلب و تسمیه نامی
 از راه رای محله جوخته تراوت و تلخیص نمیمی از آب بامی موحده تفصیل انتقا و مبهوم گفته کسش
 و فی می نیا و بعد از تحلیل نمی بدو جز و ترکیب تفصیلی یک خبر و آن لفظ نیا که جز و محلل نیا
 مراد آن شده که امی لفظ می نیا سر و لفظ فی را که بعد از آن کور شده از خود کیش پس بامی نیا
 و الف نای مانده که مجموعه آن یا باشد و از آن همی مراد شد عمل تسمیه و قتاب گفته و تبدیل و
 ترکیب مراد آن و اشته که حرف فارابی است پس عین محله بدست آمد با سلوب حرفی و
 اسلوب رقی و قلب و نمیمی تبدیل و مرجع سو علم اعمال تمثیلی و این مشتق است بر سبک

سلاک اول تالیف صاحب کتاب مستطاب حلال مطرز این ابرام ترکیب نیز خوانده
و آن عبارتست از جمع اجزای متفرقه که در واقع متعده از عبارت معاندراج یافته باشد
و چون غرض اصلی ازین عمل التالیف که حروف حاصله بصورتی مصور گردود و وجوب التالیف که
در جمیع اجزای متفرقه رعایت ترتیب اجزای مهم می ارند و جمع این جزا گاه با اتصال خوبی
باشد بجزئی دیگر ولی آنکه یکی هر آمد جای دیگری شود و این را تالیف اتصالی نامند و گاه بجز
یکی دیگری بود و این را تالیف استزاجی خوانند لکن گمان نمی بریم که حصول اسمی بدون
عمل تالیف وجود نگردد و از آنکه تنها حصول داده و وقوع حروف حاصله بترتیبی که مطلوب باشد
درین باب نیستند کرد و چنانکه در اسم اساس کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب
نیمه آب سرکش و نیمه یافت آب به حاصل گفته و آلف بدست آورده بخلیل و تصحیف
بجارت زان ماه نمیشد کتولی تحصیل کرده باشد آنکه و هلوب انحصاری و انتقاد بهم
و بقول او ز آب سرالفت گرفته به تصحیف و انتقاد مطلع و کشونمی گفته و س حاصل کرده
تصحیف و تحلیل و تصحیف و انتقاد بهم لکن و شاید که هیچ یکی از اعمال گفته تکمیلی که تالیف
و قلب است اما باشد احتیاج نیفتد چنانکه در اسم سوال کشت امید حاصل از آن
ماه پر عتاب نیمه آب سرکش و نیمه یافت آب به نیمه ز آب سرکش گفته و حروف اول
لفظ باراکه با بقا و بهم و سینه حاصل شده بدل کرده با لفظ سو که ترکیب و تحلیل و تصحیف
بدست آمده و همین فی آفتاب گفته و لام خواسته تحلیل و ترکیب ترا و ف و طبع و تبدیل
اسلوب همی لغت چون ازین مورقارغ شدم النون باید که در بیان و قسم تالیف شروع
کنیم و این سلاک بدو گوهر برآیم گوهر اول تالیف اتصالی هر چند طریقی تو سلی برین
عمل بسیارست اما چون این مختصر گنجایش آن غرض نیزه مو فرور با باب نیست لاجرم بعضی

از آن اشارت می رود و آن در ضمن سه شله بنظر منی ظهوره این مقدار بود گشت چنانکه در رسم
حال اربح حارس و لال کشت امید حاصل از آن ماه عبارت
 نمیشد آب سرکش نمیشد نیافت آب اول امید ها گفته و لفظ حاخو است به تخصیص و تحلیل
 ماه گفته و لام را در کرده باشد آن اسلوب انحصاری حروف حاصله اول ابثالی
 پیوسته بتالیف الصالی که بود ای کل حاصل مشعر بران است ثانیاً از راه رسی خواسته
 که از راه است تراوت تلمیه و سینه گفته نمیشد آب سرکش نمیشد و پس از ترکیب تحلیل و جمعیت
 در آن کشته که از لفظ آب که تخصیص حاصل شده نمیشد سونی حروف حاصله
 که با نقره و به یک نیم الف و دیگر ای موده باشد و از سر و سو بودن در آمدن یکی در
 اول و دیگری در آخر پیوسته بتالیف الصالی ثانیاً امید ها گفته و لفظ حاخو گفته
 به تخصیص و تحلیل و حاصل از آن ابثالی آب گفته و با حروف است ای جمله تراوت و لفظ حاصل
 شده استین جمله که تراوت است اسلوب حرفی و از مقدار بهم بد افتاده بهم پیوسته که حاصل
 مشعر به است را لجا حاصل از آن ابثالی گفته و دل خواسته تحلیل ثالی و سینه اسلوب
 حرفی و اسلوب حاصلی که تعرض بنیمه عدد حروف حا مکتوبی باشد باشد آن اسلوب
 انحصاری بتالیف الصالی و از آب سرکش گفته و الف گرفته تراوت و مقدار مطلع
 و سقا ط عینی نمیشد ابثالی آفتاب لکم تحصیل کرده چنانکه بگر گشت لمعه گاه باشد
 که بعضی اوقات مثل و عاطفه و حروف از در نیاب توسط جویند چنانکه در رسم
ساحر و طلا آمیس و مبارز و لامع کشت امید حاصل از آن ماه عبارت
 نمیشد آب سرکش نمیشد نیافت آب + اول ابثالی از آن ابثالی س را داده کرده
 باشد آن اسلوب انحصاری و مقدار بهم و بقول از آب سرکش الف گرفته تراوت

و انتقاد و مطلعی است قاطب عینی و نیز بی نهایت آب نیم خواسته تیراوت و انتقاد و سبب
و استقاط عینی مانند ازل الف که تجلیل حرف از بدست آمد و نیم خواسته تکرار اسلوب
و از راه لام باشد که اسلوب انحصاری می شود و در این سبب نهایت انتقالی که نتیجه بود و در این
معجزه است و نیز بی نهایت آب سرکش الف بدست آورده با انتقاد و سبب و انتقاد و مطلع و انتقاد
عینی شیمی فی گفته و الف گرفته تجلیل و ترکیب ادون انتقاد و بهم و آت تاب گفته
و تفسیح حاصل کرده تیراوت و تلویح و تسمیه و ترکیب قلب ملحه آن بالمد معنی محسوس است که بجز
شگوه نیکمافی برهان قاطع مانند ازل از راه نمی گفته و سیم گرفته لقبی از تراوت و
انتقاد و سبب و عبارت از آب سرکش مایه موده با انتقاد و مطلع و استقاط عینی و تفسیح
گفته و الف گرفته تجلیل و ترکیب تراوت از لفظ آت مضمی شمس اده کرده و در خواسته
باشد که در ضمن ادون باشد و بقول او تاب قاب آن خواسته را العا از راه
لام خواسته باشد که اسلوب انحصاری می شود و نیز بی نهایت آب سرکش الف گرفته با انتقاد
و سبب و تسمیه و مطلع و استقاط عینی و تفسیح فی آن گفته و در معنی معانی نمی
اون را ترکیب توصیفی قرار داده ای نمی که فی دران اون است که عبارت است از
حرف ع پس عم شد تبخیص و تجلیل ثلاثی و تفسیح انتقاد و لفظی مشعر بر است
و اشتراک در ضمن تراوت و تسمیه تبدیل و تاب گفته و قلب عم خواسته ملحه گاه باشد
که القادال حرفی بجز فی بلفظ کشیدن نیز صورت بند و چه کشیدن ترجمه جلب است
چنانکه در اسم عمیر کشت امید حاصل ازل راه پر عتاب و نیز از آب سرکش
و نیز بی نهایت آب و ترکیب از آب سرکش نیم خواسته تبخیص و انتقاد و مطلع و تفسیح
انتقالی چه بر گاه لفظ نیم جالب است و الف تفسیریه ای اول او در اید و بی گفته

و لفظ فی اجزای تحلیل مراد ماده حاصله به تفصیل از تقاد می شمارا لیه شده و لفظ می تبدیل یافته و تعبارت گشته
 اوقات تحلیل و ترکیب و تشبیه از تقاد می که فی بفتح مشعر بر است باشد اگر تقسیمیه و تبدیل مراد آن
 که الف درین ماده تبدیل بهین است گوهر و هم تالیف از تنزاجی لمعه دخول حرفی با
 بیشتر گاه در حاق وسط باشد درین وقت وضع آن هر جا که قرینه آبی قضا کند تواند بود
 چنانکه در اسم لامع سه کشت امید حاصل از آن ماه بر عقاب و نیز آب سرکش و نمی
 یافت آب و تعبارت ماه به مع لامع هم ساخته باشد اگر اسلوب انحصاری و تمیز
 و تفصیل و تالیف از تنزاجی تعبارت تاب نمی لفظ عم با تقاد و هم مشار الیه گشته مقلوب
 لمعه و گاه دخول آن حاق وسط بود و در صورت ظرف باید که زوج باشد چنانکه
 هم عقبارت سه کشت امید حاصل از آن ماه بر عقاب و نیز آب سرکش و نمی یافت
 آب و بر عت آب گفته و عت ساخته به تفصیل و تحلیل و تالیف از تنزاجی و نمی آب سرکش
 نیز گفته و مراد آن داشته که نمی از آب ای با می موحده بدل لفظ سرست و حالیکه
 نیز از آن که سین باشد سو یعنی در آخر سست پس شد و تعبارت فی اوقات بعد از
 تحلیل و ترکیب در جزو محلل و نون ثانی در جزو دوم و اب برادف و تلحیح از تقاد
 حرف سین در ماده حاصله حرف هم اشارت ساخته سقوط آن از وجه اعتبار اراوه کرده
 سلاک و هم اسقاط و آن عبارتست از نقصان کردن حرفی یا بیشتر که بودن آن
 محل مفصود باشد از الفاظ حاصله که ماده هم مقصود تواند بود و این را این چنین گویند
 درین مقام از ملاحظه چیز ناگزیر است کی منقوص خواهد گشت باشد خواه بیشتر
 و هم منقوص منته که منقوص غیر آن شمال داشته باشد سوم حاصل کم بعد از نقصان
 منقوص باقی ماند چنانکه در اسم لکان سه کشت امید حاصل از آن ماه بر عقاب

نیز آب سگرش و نمین یافت آب به نمین ماه کاف خوبسته باشه که اسلوب انحصار
 و انتقاد به هم تعبیرات ز آب سگرش الف گرفته تیراوت و انتقاد مطلق و اسقاط یعنی از آن مهیم
 خوبسته تکرار اسلوب حرفی و گفته نمین یافت آب مراد آن دو شده که آب نمین خود را که
 بای موحده باشد چون مکتوبی یافت پس لفظ آن بهر سبب به تنصیف و انتقاد جسم
 و تبدیل در تنصیف لفظ منقوص من و مهیم منقوص الف حاصل باشد لعمرون این
 دشتی اکنون گویم که منقوص الگای در ضمن منقوص من متعین کرده از درجه است بار
 ساقط نمایند و این اسقاط عینی گویند و گاهی غیر منقوص من متعین ساخته از منقوص من
 ساقط کنند و این اسقاط مثالی مانند ما مثلاً این برود را جدا گانه آوریم و این
 سکت بدو گویند تصحیح و هم گویند اول اسقاط عینی چنانکه در اسم الماکس
 و ثقب و ادعرا و اسراف و کشت امید حاصل از آن ماه
 پرتاب به نمین آب سگرش و نمین یافت آب به اول حاصل از آن ماه گفته و حال
 خوبسته تنصیف و تحلیل و اشتراک اسلوب انحصاری و تالیف الصالی که فصل مشعر است
 و نمین آب گفته و مهیم گرفته تیراوت و انتقاد مهیم و بقول او سگرش عامی مکتوبی
 که مشارالیه انتقاد می گشته از حروف حاصل انداخته با اسقاط عینی که مقصود
 بالتمثیل است تعبیرات نمین فی افتاب که بتعداد مذکور شده الف و سین گفته
 به تحلیل و ترکیب تراوت و لا نظر لفظی و ثانیا نظر بافتاب با انتقاد مهیم و کج
 ما را از راه نمین آب سگرش و خوبسته تیراوت و تلیم و اسلوب حرفی و اولی
 و تنصیف و انتقاد مطلق و تبدیل و کشت نمین یافت آب گفته و ترکیب و تحلیل و تنصیف و انتقاد
 حرفی و اسلوب حرفی و انتقاد مهیم و اسقاط عینی مراد آن داشته که آب رسوی خود

یعنی زبانی بودیم نیافت هرگاه آب از آخر خود که مراد از آن لفظ و دست او نیافت
 و در این دست آمد و در آن باقی ماندن الف است فاعلیت آب فعل منفی او یعنی
 و بحث عمل ترکیب بیان استخراج اسم با آنکه دو م گفته ایم ثالثا بعبارت ماه پر
 ع اول لفظ رعا حاصل کرده بعمل ترا و فیلیم و تسمیه و تحلیل ثانی و تخصیص ثالثا
 استخراج پس بلفظ تاب امر کرده بقلب کردن آن در معنی معانی ماه برع تاب این باشد که
 رای تلفظی که بر از حرف عین باشد مقلوب کن پس اعرش نمی آید سرکش گفته و الف
 گرفته بانقاد و بهم و تسمیه و انتقاد مطاع و اسقاط عینی اگر سرکش است معنی نافرمان گریز اعمال آن
 تخصیص و انتقاد و بهم و اسقاط عینی خواهد بود و بهی نیافت تاب فاکر گفته تحلیل و ترکیب
 و انتقاد و بهم و قلب و تسمیه را العجا بهی آید الف گرفته به تخصیص ترا و انتقاد و بهم
 و سرکش گفته و مراد آن شده که لفظ سرسوی الف مذکور است پس سرش به تخصیص و
 ترکیب تحلیل و تصحیف و تالیف الصالی گفته نمی فی افتاب لفظان حاصل کرده
 تجلی و ترکیب تخصیص نظر افتاب ترکیبی از اعمال استبیلی است نظر بلفظان
 و انتقاد و بهم و اسقاط عینی گوهر و هم اسقاط مثل چنانکه در رسم علقه و شبر
 و شریف کشت امید حاصل از آن ماه بر عتاب بهی آید سرکش و بهی
 نیافت آب اول بعبارت بر عتاب اعتبار حاصل کرده چنانکه در رسم اعتبار
 و تالیف استخراجی مبین گشت و بهی آید سرکش از لفظ آب که به تخصیص انتقاد و
 و یاد و حساسه مشارالیه الف اسقاط یافت که بانقاد و بهم اشارت بدان گفته
 در کسر معنی نافرمان مشعر بر اسقاط مثل است و بهی نیافت آب گفته و بهی بکتوب
 دست آورده با سلوب حرفی و تسمیه و بهم و اسقاط عینی ثانی از ماه

خواستہ باشد اگر اسلوب مختصاری تلخیص و تراویح و نیز نمی آید بر لفظ سرب حاصل کرده
تفصیص از نقاد و مبهم و تبدیل و گفته کشتونی و ترکیب و تحلیل و تصحیف مراد آن داشته
که یابی موجوده که سو عبارت از آن است نیم است پس الف به دست آمد با نقاد و طرفی
و اسلوب حرفی و اسلوب حصائی و گفته فی آفتاب و حرف سین را که تحلیل و ترکیب
و تراویح و تلخیص و نقاد و آفتاب عبارت از آن است از وجه اعتبار آن است با سقاط
مثلی در نقاد لفظ را به دست آمد و مسمی او شد به تمثیل ثالث از آن ماه نمی آید بر کسر گفته
و از ماه شهر خواسته باشد اگر از آب سه با اسلوب حرفی و نیز آن های مکتوبی
و سرکش معنی تا فرمان مراد آنست که بای مکتوبی از شهر اسقاط یا بدو نمی می گفته و
یا ای سخانی گرفته تحلیل و ترکیب تمیص و انتقاد مبهم و عبارت از آفتاب فاک
مکتوبی تحصیل نموده ترکیب قلب و تمثیل سلک سوم قلب این در اصطلاح
ارباب این صنعت عبارتست از تغییر ترتیب حروف یا کلمات حاصله
و این تغییر اگر در مجموع حروف علی الترتیب واقع شود آن قلب کل خوانند و الا قلب
بعض گویند و اگر در و کلمه یا بیشتر صورت گیرد آنرا قلب کلی نامند پس این کل قسم
بسه قسم و این سلک لبه گوهر آرایش یافته گوهر اول قلب کل چنانکه در اسم
یا مین و محمود و منافع و کشت امید حاصل از آن ماه عبارت
نیمی از آب سرکش و نمی نیافت آب و اول از آن ماه نمی گفته و یا می سخانی
مراد داشته نخواهد می آید باشد خواه از یک باشد اگر و اسلوب مختصاری انتقاد
مبهم و از آب سرکش و گفته و مراد آن داشته که بر لفظ ماکه آب عبارت از آن است
سوی او که از کشت ترکیب و تحلیل و تصحیف حاصل شده و در سطره تالیف بقصایر گفته و نیز

نیافتن آب لفظین است آورده ب تحلیل و ترکیب و انتقاد مبهم و قلب کل تا نیا ماه پیر
گفته و بیج گرفته تیراوت و تلج انتقادی و تخصیص و تبدیل و تاب نمی آب گفته و لفظ و در آنکه با انتقاد
مبهم اسلوب صرفی است آمده مقلوب کرده و بجای عبارت سرکش با می فارسی که سر عبارت
از نیست از ماده حاصله ساقط کرده ثالثا حاصل گفته و مبهم گرفته ب تحلیل و تکرار اسلوب
و از آن تا نمی آب سر گفته و یا بدست آورده باشد که اسلوب بخصاری و انتقاد مبهم و در
و انتقاد مطلع و تبدیل و حوت گرفته بلیم بون مسمی اوده بوده باشد که تسمیه و لفظ است
نمی فی و اگر شود خواسته کما و از فی که ترکیب بون نفی با جزوی از مثل حاصل شده
لا خواسته تیراوت و مراد ازین عبارت است که الف در آخر و یون حاصل باشد
با انتقاد مبهم و تالیف الصالی که سو عبارت از نیست بجای عبارت ان تاب فامی که توی می
تیرسیب قلب کل تسمیه گوهر و هم قلب بعضی چنانکه در رسم عرب کشت است
و اصل از آن ماه بعتاب و نمی از آب سرکش و نمی نیافت آب و بجای عبارت ماه پیر
ساخته بوده تیراوت و تلج و تسمیه و تخصیص و تحلیل و تالیف تا منزاجی که لفظ پر اشارت آن
و لفظ تاب قلب بعضی آن خواسته پس اربع شده و نمی آب گفته و با می موحده گرفته
ب تخصیص انتقاد مبهم و بجای عبارت سرکش الف که اشارت الیه انتقادی است از حروف حاصله
انداخته گوهر و هم قلب کلی چنانکه در رسم عرب کشت است حاصل از آن ماه بعتاب
نمی آب سرکش و نمی نیافت آب و پیرع تاب گفته و غیر خواسته ب تخصیص و تحلیل
و قلب کلی که مقصود با تمثیل است چه کلمه السیت آمده و عین علی حده و با می فارسی
آن که با انتقاد مبهم و تخصیص انتقادی نمی آب شیربان است از ماده حاصله ساقط شده
با سقاط مثالی سرکش یعنی تا فرمان مبنی است از آن و نمی نیافت آب گفته و با می

تخصیص کرده بابتقاد مبهوم اسقاط عینی لمعه برامی شارت لبومی باهی فارسی توسل
 بیای عربی نسبت از سحر آنتست که در میان این هر دو اتحادی است و آتی تفرقه نسبت
 سه نیا آتی و لهذا بر و در یکایک نام مستحق از یزید جاست که سر کرده اصحاب این صفت
 حضرت عرفان کسسته گجایزیده و همایان گاه جناب سلمی مولوی عبدالرحمن جانی
 در الی منشور که بین کتب و متعارف و مشهور است در مثال اسم معین بحسب اسقاط لفظ
 پیوسته که بجزیم فارسیست از او در پیشم عین لفظ پیشینف اختیار کرده که بشن بچشم تاز
 بیامی تنگ و حرف رابطه است بخلیل و ترکیب افاده مطلوب کرده لمعه در بعضی از
 صورت احتمال قلبت الیق الصالی سر و باشد چنانکه در اسم سبا و قباب و آبا و
 و کوس کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب و نیمه آب سرکش و نیمه نایفیت
 و اول از راه نمی گفته و سسلی او کرده باشد آن اسلوب انحصار
 و انتقاد مبهوم و زاب سرکشو گفته و با خواسته به تفسیر و ترکیب و تفسیر و انتقاد
 مطلع و تالیف الصالی که سو افاده آن میکند یا بابتقاد طرفی و تالیف الصالی که
 مفید آن خواهد بود و چون حرف اول کلمه و حرفی در آخر و آخر آن در اول
 در آید بعینه صوت قلب کل در و پس از احتمال آن خالی نبود و شایان از راه نمی گفته
 و قاف میسمی است تبار و تلج و اسلوب حرفی و اسلوب اصحابی و تعبیرت زاب
 کشتو با خواسته چنانکه گذشت و بهی نیافت آب باهی میسمی تفسیر و انتقاد
 مبهوم اسقاط عینی شالی از راه یک خواسته باشد آن اسلوب انحصار
 و الف گرفته با اسلوب همی نمی آب سر گفته و با خواسته چه نمید آب حرف است
 بابتقاد مبهوم و چون در اول در آید علی که مقصود با تمثیل است پرده کشاید و کشتو

نمی نیاید آب گفته و لفظ او حاصل کرده چنانکه در عمل اسقاط در اسم قباد
 گذشته را بجا از آن ماهی گفته و کاف گرفته باشد ترک و اسلوب بخصاری
 انتقاد بهم و از آب سرکش گفته و از آب سرخو است تیراوت و بین آن که
 مشارالیه انتقاد می ست در آخر خواسته که لفظ کشتو تیرکریب و تحلیل و تصحیف افاده
 آن کرده لمعه قلاب و بعضی از صورت رقام هندسی نیز واقع شود و این در رقم
 و در کشتش و هفت و هشت باشد چه هرگاه هندسه دو و هفت است
 بگردانند بعینه بعد از کشتش و هشت برآید و کذا بالعکس و فرغ اینهاست
 قلب عشرت و مات اینها چنانکه در اسم ز رفیع و مخفی است کشتی است
 حاصل از آن ماهی عقاب و نیز آب سرکش و نیز نیاید است آب اول
 حاصل از آن ماهی پر گفته و رای جمله گرفته تیراوت و تیراوت است و مع تاب
 گفته و قلاب تبدیل نموده تحلیل و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب قسمی تبدیل
 که در مثل خودش مذکور شد و بهیچ آب سرکش ای تخمانی خواسته با انتقاد بهم
 و تیراوت و تیراوت اسقاط یعنی در این قیافه گفته و سی خواسته تحلیل
 تکریم و تراوت و تیراوت و تبدیل و از آن عین کتوبی اراده کرده با اسلوب حرفی
 فغانیا ماهی پر آب گفته و رقم رای جمله و عین کتوبی را که بعد از مذکور شد
 قلاب ساخته پس ازل شمشیر و دو م هشتاد و شد و از آن خای عجمه و فاهم
 رسیده و آب گفته و یای تخمانی گرفته با انتقاد بهم و تکرار اسلوب حرفی و کسر
 گفته و باسی فای و فای جمله که با منتها و طلوع مشارالیه از درجه اعتبار
 از جهت باسقاط یعنی و باشد که قول این ز آب سرکش تمام و اسطه تحویل یا

تحتانی شود چنانکه در هم رفیع بسید شد و بقوله نمی یافت آب باسی فخر اسقاط یا با اسقاط ^{مشافه}

ختم

بیزوان را سپاس کن این رساله با انجام رسیده و ترو و طبیعت سر با طمینان
کشید شوق که عمر می جزو و اسپه و دیها کاری نداشت نقشش قدم را نزل و لی است
مصور کرد و دودل که بدقی از جولان بصیرت نفسهامی سوخت مر از گریبان
آسایش بر آورد بر انصاف و دوستان حسد دشمن مخفی نیست که چند مرغ نشینی
این همه شاهان طناز در نشین تنگ یک بیت خالی از تکلفی نخواهد بود و اما اگر
دیدم در بخرام آید و چشم تماشا بر کشاید و ارسد که تا ممکن بوده باز در آن وقت تا بایر
نگشیده هم و بقدر وسع پیرامون آن معذور نگردد و دیده باری اگر در بنای آن آفتاب
وقت اتفاق افتاد مجبورم و در محکمه انصاف معذور می شوم

مستانه زفته هم درین راه پویند خریدم بن درین فن کج چنمین ج دل مع و دیده کج چند بجر صده گاه ایام در محیره که بود خالی از خیر در گوشه که بود چون طم صاف من با دل خود و منانه پرداز چون صفحہ شکست رنگ بر	بشپام وزین طریقه آگاه مانا بجب با فوکل بگلشن بودیم بصبر با کشیده دست و قلم زدند صد گام من مانده و فکر هم جهان اندیشه و دیده قاف تا قاف دل با خرد و انچنان منسوب ساز چون خامه بناده سر نزل اف
---	---

<p>گلدسته صد بهار بستم صد نخل بر آسمان سازم صد مرغ ز عرش واکشیدم باشاد دول پیام کردم وز جلوه بطلالبان خبر کن وز پیش سخن حجاب بردار برگویی سال اختتامش</p>	<p>بر دست سخن نگار بستم تخمی که درین زمین نشاندم دامی که درین میان چیدم چون طرح چمن تمام کردم که بنظر قدس سر بر کن از بهره خود نقاب بردار این نامه که کرده ام تماسش</p>
---	---

آن شاد جهان فری دل نام
ز و نغمه سحر باغ ایام
۶۱۴



رساله نادره

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>الطی سر نامہ نام تست بہ اصل بہنایں پیدا توئی ترا مال نیک آنچه آید ز کس بنام تو این نسخہ برداشتم توئی وزو شباقف حال من خدا یقینے ووسلے</p>	<p>فیعمد و عالم ز نفس است کشایند ہر معما تو کے بہر دوسرا ذکر نام تو ہیں زیک سیت چندین عمل ساختم پسندیدہ خود کن اعمال من ز رحمت بہ بخشامی کو کبے</p>
---	--

بعد از ادای شش نمودہ میشود کہ مطلع بصنعت تعمیر کفشدہ بود متضمن قوت
 مشہورہ مشتمل بر اسمی چون ازوات شریف عیض لطیف آن شاہ سبت
 قعیسیدہ شہراری می آن مطلع دیباچہ کامگاری کہ مجمع آثار عدل جامع طوآ
 فضل مست نام خمبستہ فرجامش خورشید واران مطلع این معما طلوع نمی نماید
 عجمد امجد خان در عدالت بی نظیرش اہل دل دانستہ اندول رسم تاجداران
 ناقبت گبستہ اند قبول اثربا فیتہ بود مید کہ اثر قبول بل بدو منہ الاجابہ الیقین
 تو اینے ہا کہ ای کج نامش مجابو و بہر سمش و لالت با پایا بود تقسیم اعمال بدانکہ اعمال

در طالع سبت
 عیض لطیف
 شہراری
 نام خمبستہ
 فرجامش
 خورشید واران
 مطلع این
 معما طلوع
 نمی نماید
 عجمد امجد
 خان در عدالت
 بی نظیرش
 اہل دل دانستہ
 اندول رسم
 تاجداران
 ناقبت گبستہ
 اند قبول
 اثربا فیتہ
 بود مید کہ
 اثر قبول
 بل بدو منہ
 الاجابہ
 الیقین
 تو اینے ہا
 کہ ای کج
 نامش
 مجابو و بہر
 سمش و لالت
 با پایا
 بود تقسیم
 اعمال
 بدانکہ
 اعمال

بوسیله انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارات نمی نیافت آب لفظ نفس خواسته شده بوسیله
تخصیص و تحلیل و ترکیب که مقصود با تمثیل است و تراوت و تلخیص و انتقاد و تبدیل
و تمامی این اسم بدو عمل است انتقاد و تسمیه اسقاط تخصیص تحلیل ترکیب تراوت
تلخیص تبدیل تالیفات تا نیاز عبارات از آن ماه نمی الفت می خواسته شده بوسیله
تراوت و تلخیص و تسمیه انتقاد و از عبارات از آب سرکش مهیم خواسته شده بوسیله
تراوت و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارات نمی نیافت آب لفظ نفس
خواسته شده بوسیله تخصیص تحلیل و انتقاد و ترکیب که مقصود با تمثیل است
و قلب و تمامی این اسم بازو عمل است تخصیص تراوت تلخیص تسمیه انتقاد اسقاط
سبب تحلیل ترکیب قلب تالیفات تبدیل عبارات از بدل کردن بعضی حروف
بعضی شرط آنکه اسقاط فاسد و تحمیل کلمه بیک عبارت باشد چنانکه در هم
شمسی و محرمی و عینی است کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب و نمی
ز آب سرکش و نمی نیافت آب و پوشیده نماند که از عبارات نمی نیافت آب این
هم خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت و انتقاد و تبدیل که
مقصود با تمثیل است تمامی هر یک از این اسم لفظش عمل است چنانکه مذکور شد
اعمال تحلیل و تبدیل است تخصیص و تحلیل و تسمیه و تلخیص و تراوت و اشتراک و کنایه
و تصحیف و استعاره و تشبیه و حساب تخصیص و تخصیص عبارات است از ذکر کردن
بعضی از حروف بصریح و اراوه آن نمودن بوجهی از وجه چنانکه در اسم همی
و این است کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب و نمی نیافت آب سرکش و نمی نیافت
آب و پوشیده نماند که از عبارات نمی نیافت آب سرکش الف می خواسته شده

نمی نیافت آب سرکش و نمی نیافت آب
انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارات نمی نیافت آب
تخصیص و تحلیل و ترکیب که مقصود با تمثیل است
و تمامی این اسم بدو عمل است انتقاد و تسمیه اسقاط
تخصیص تحلیل ترکیب تراوت تلخیص تبدیل تالیفات
تا نیاز عبارات از آن ماه نمی الفت می خواسته شده
بوسیله تراوت و تلخیص و تسمیه انتقاد و از عبارات
از آب سرکش مهیم خواسته شده بوسیله تراوت و
انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارات نمی
نیافت آب لفظ نفس خواسته شده بوسیله تخصیص
تحلیل و انتقاد و ترکیب که مقصود با تمثیل است
و قلب و تمامی این اسم بازو عمل است تخصیص
تراوت تلخیص تسمیه انتقاد اسقاط سبب تحلیل
ترکیب قلب تالیفات تبدیل عبارات از بدل کردن
بعضی حروف بعضی شرط آنکه اسقاط فاسد و
تحمیل کلمه بیک عبارت باشد چنانکه در هم شمسی
و محرمی و عینی است کشت امید حاصل از آن ماه
پر عتاب و نمی ز آب سرکش و نمی نیافت آب و
پوشیده نماند که از عبارات نمی نیافت آب این
هم خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب
و تراوت و انتقاد و تبدیل که مقصود با تمثیل است
تمامی هر یک از این اسم لفظش عمل است چنانکه
مذکور شد اعمال تحلیل و تبدیل است تخصیص و
تحلیل و تسمیه و تلخیص و تراوت و اشتراک و
کنایه و تصحیف و استعاره و تشبیه و حساب
تخصیص و تخصیص عبارات است از ذکر کردن
بعضی از حروف بصریح و اراوه آن نمودن بوجهی
از وجه چنانکه در اسم همی و این است کشت
امید حاصل از آن ماه پر عتاب و نمی نیافت آب
سرکش و نمی نیافت آب و پوشیده نماند که
از عبارات نمی نیافت آب سرکش الف می خواسته
شده

تخصیص و تحلیل و از عبارت نمی از آب سرکش همین مسمی خواسته شده بوسیله
 اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لام تلفظ خواسته
 شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت و تلیم و انتقاد و تبدیل و اسلوب
 مسمی و قسم ثانی تسمیه که مقصود بالتمثیل است تمامی هر یک ازین دو هم بیازده
 عمل است که تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب تراوت و تلیم تبدیل
 تسمیه تالیف تلخیص عبارت است از تعیین کردن حرفی یا بیشتر که در محل مستوف
 مسطور باشد یا مذکور چنانکه در اسم همین و موسی و عیسی **ع** کشت
 امید حاصل از آن باه پر عتاب **+** نمیی آب سرکش و نمیی نیافت آب **+**
 پوشیده نماید که از عبارت از آن باه نمیی مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب
 انحصاری و تلخیص که مقصود بالتمثیل است و تراوت و انتقاد و از عبارت از آب
 سرکش مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از
 عبارت نمی نیافت آب لفظ من خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
 و تراوت و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم به عمل است حساب تلخیص تراوت
 انتقاد اسقاط تخصیص تحلیل تبدیل تالیف و ثانیا از عبارت حاصل از آن باه
 مسمی خواسته شده بوسیله تحلیل و اسلوب حرفی و از عبارت نمی از آب
 سرکش و مسمی خواسته شده بوسیله انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط
 و از عبارت نمی نیافت آب لفظ سی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
 و ترکیب و تراوت و تلخیص که مقصود بالتمثیل است و انتقاد و تبدیل و تمامی
 این اسم بده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب تراوت

از مسمی از آن باه
 در آن بیاید و از آن
 شب و نمیی همین
 آب عیسی و موسی
 که در محل مستوف
 نمیی نیافت آب مسمی
 در آن باه پر عتاب
 مسمی خواسته شده
 بوسیله اسلوب
 انحصاری و تلخیص
 که مقصود بالتمثیل
 است و تراوت و
 انتقاد و از عبارت
 از آب سرکش مسمی
 خواسته شده بوسیله
 اسلوب حرفی و
 انتقاد و اسقاط و
 از عبارت نمی
 نیافت آب لفظ من
 خواسته شده بوسیله
 تخصیص و تحلیل
 و تراوت و
 انتقاد و تبدیل و
 تمامی این اسم
 به عمل است حساب
 تلخیص تراوت
 انتقاد اسقاط
 تخصیص تحلیل
 تبدیل تالیف و
 ثانیا از عبارت
 حاصل از آن باه
 مسمی خواسته
 شده بوسیله
 تحلیل و اسلوب
 حرفی و از عبارت
 نمی از آب سرکش
 و مسمی خواسته
 شده بوسیله
 انتقاد و اسلوب
 حرفی و اسقاط
 و از عبارت نمی
 نیافت آب لفظ سی
 خواسته شده
 بوسیله تخصیص
 و تحلیل و ترکیب
 و تراوت و
 تلخیص که مقصود
 بالتمثیل است و
 انتقاد و تبدیل
 و تمامی این
 اسم بده عمل
 است تخصیص
 تحلیل حساب
 انتقاد اسقاط
 ترکیب تراوت

تخصیص و تحلیل و از عبارت نمی از آب سرکش همین مسمی خواسته شده بوسیله

تکلیف تبدیل تالیف مثالها از عبارت حاصل از ان ماه عین می خواسته شده بوسیله
 اسلوب انحصاری اسلوب حرفی و از عبارت نمی ز آب سرکش ای میسجمی است شده
 بوسیله تخصیص و انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب می خواسته شده
 چنانکه کور شد و تمامی این اسم نیز به عمل است حساب انتقاد و اسقاط تخصیص
 تحلیل ترکیب تراوف تکلیف تبدیل تالیف تراوف عبارت است از ذکر لفظ
 و اراده لفظی دیگر بواسطه مفهومی که هر یک این دو لفظ با ای او موضوع باشد
 چنانکه در اسم امام و نجم است کشت امید حاصل از ان ماه پیرتابت نمی ز آب
 سرکش و نیافت آب که پوشیده ماند که از عبارت از ان ماه نمی لفظ ام
 خواسته شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه و تراوف
 که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از آب سرکش الف میسجمی است شده
 بوسیله تراوف و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب میسجمی
 خواسته شده بهمین عمل تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص و حساب
 و انتقاد و تسمیه و تراوف و اسقاط و تالیف و تا انیا از عبارت نمی ز آب سرکش
 لفظی خواسته شده بوسیله تخصیص اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط
 و از عبارت نمی نیافت آب میسجمی خواسته شده بوسیله تراوف که مقصود
 بالتمثیل است و انتقاد و هفت اسقاط و تمامی این اسم بشش عمل است
 حساب انتقاد تراوف اسقاط تالیف اشراک عبارت است از ذکر لفظی که با
 معنی یا زیاده موضوع باشد و اراده غیر آن معنی که بحسب معنی شعری مراد
 بوده باشد چنانکه در اسم رانی است کشت امید حاصل از ان ماه پیرتابت

تکلیف تبدیل تالیف مثالها از عبارت حاصل از ان ماه عین می خواسته شده بوسیله
 اسلوب انحصاری اسلوب حرفی و از عبارت نمی ز آب سرکش ای میسجمی است شده
 بوسیله تخصیص و انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب می خواسته شده
 چنانکه کور شد و تمامی این اسم نیز به عمل است حساب انتقاد و اسقاط تخصیص
 تحلیل ترکیب تراوف تکلیف تبدیل تالیف تراوف عبارت است از ذکر لفظ
 و اراده لفظی دیگر بواسطه مفهومی که هر یک این دو لفظ با ای او موضوع باشد
 چنانکه در اسم امام و نجم است کشت امید حاصل از ان ماه پیرتابت نمی ز آب
 سرکش و نیافت آب که پوشیده ماند که از عبارت از ان ماه نمی لفظ ام
 خواسته شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه و تراوف
 که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از آب سرکش الف میسجمی است شده
 بوسیله تراوف و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب میسجمی
 خواسته شده بهمین عمل تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص و حساب
 و انتقاد و تسمیه و تراوف و اسقاط و تالیف و تا انیا از عبارت نمی ز آب سرکش
 لفظی خواسته شده بوسیله تخصیص اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط
 و از عبارت نمی نیافت آب میسجمی خواسته شده بوسیله تراوف که مقصود
 بالتمثیل است و انتقاد و هفت اسقاط و تمامی این اسم بشش عمل است
 حساب انتقاد تراوف اسقاط تالیف اشراک عبارت است از ذکر لفظی که با
 معنی یا زیاده موضوع باشد و اراده غیر آن معنی که بحسب معنی شعری مراد
 بوده باشد چنانکه در اسم رانی است کشت امید حاصل از ان ماه پیرتابت

نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب به پوشیده همانند که از عبارت حاصل ازان ماه
 را می نویسد استه بوسیله تراوت و تلخیص و از عبارت نیمی آب سرکش الف می نویسد
 شده بوسیله تخصیص انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ
 می خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت و اشتراک
 مقصود و بالتمثیل است و انتقاد و تبدیل تمامی این اسم بیازده عمل است
 تخصیص تراوت تلخیص انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل باللفظ
 کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بوسیله
 مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع کرده باشد
 و قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگری و سیله معنی نه اینکه و الالت
 اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلخیص باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سید است
 و سید کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش
 نیمی نیافت آب به پوشیده همانند که از عبارت حاصل ازان ماه می خواسته
 شده بوسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ
 خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت
 آب اسقاط لام کرده شده از لفظ لفظ بوسیله انتقاد و کنایه که مقصود
 بالتمثیل است تمامی این اسم به هفت عمل است تخصیص حساب انتقاد و
 تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیاً از عبارت ماه لفظی خواسته شده
 همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ و خواسته شده بوسیله
 تخصیص و انتقاد و هفت اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

از ماه می نویسد استه بوسیله تراوت و تلخیص و از عبارت نیمی آب سرکش الف می نویسد شده بوسیله تخصیص انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ می خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت و اشتراک مقصود و بالتمثیل است و انتقاد و تبدیل تمامی این اسم بیازده عمل است

تخصیص تراوت تلخیص انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل باللفظ کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بوسیله مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع کرده باشد و قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگری و سیله معنی نه اینکه و الالت اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلخیص باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سید است و سید کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش نیمی نیافت آب به پوشیده همانند که از عبارت حاصل ازان ماه می خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط لام کرده شده از لفظ لفظ بوسیله انتقاد و کنایه که مقصود بالتمثیل است تمامی این اسم به هفت عمل است تخصیص حساب انتقاد و تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیاً از عبارت ماه لفظی خواسته شده همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ و خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و هفت اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

تخصیص تراوت تلخیص انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل باللفظ کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بوسیله مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع کرده باشد و قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگری و سیله معنی نه اینکه و الالت اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلخیص باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سید است و سید کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش نیمی نیافت آب به پوشیده همانند که از عبارت حاصل ازان ماه می خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط لام کرده شده از لفظ لفظ بوسیله انتقاد و کنایه که مقصود بالتمثیل است تمامی این اسم به هفت عمل است تخصیص حساب انتقاد و تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیاً از عبارت ماه لفظی خواسته شده همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ و خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و هفت اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

استقامت و او کرده شده از لفظ و در وسیله انتقاد و کسب است که مقصود با تمثیل است
 و تمامی این اسم شش عمل است تخصیص حساب انتقاد کسب است استقامت تالیف
 تصحیف بر دو قسم است قسم اول ضعیفی است و آن عبارتست از ایراد لفظی
 که مفهوم آن لالت و کشته باشد بر تغییر صورت رسمی لفظ یا حرکت کوچک و
 تشبیه و عبارت تشبیه و قسم دوم جعلی است و آن عبارتست از آنکه در وسیله
 الفاظ سیاق کلام را ولالت بوده باشد بر تغییر صورت کتابی و درین قسم جا
 است از ذکر نقطه بجز یا اثبات اول چنانکه در هم حرکت و یا با س کشته است
 حاصل از آن ماه بر عتاب به نیمی آب سرکش و نیمی نایب آب به پوشیده نماید که از
 عبارت ماه را می نسبی است شده بوسیله تراوت و تلمیح و از عبارت نیمی از آب سرکش
 و تکریب شین کش بود و عطف لفظ جب خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد
 و تحلیل و تحریف که مقصود با تمثیل است و تراوت و اسلوب حرفی تالیف القضا
 و تمامی این اسم شش عمل است تراوت و تلمیح و تخصیص انتقاد و تحلیل و تصحیف
 حساب و تالیف و تمامی از عبارت از آن با نیمی می نسبی است شده چنانکه در اسم
 چون تعیین یافت از عبارت از آب سرکش و تکریب شین کش بود و عطف لفظ با
 خواسته شده بوسیله تخصیص تراوت و انتقاد و تحلیل و تحریف که مقصود با تمثیل
 و تبدیل تمامی این اسم به عمل است تخصیص حساب و تلمیح و تراوت و انتقاد
 و تحلیل و تصحیف و تبدیل و تالیف استعاره و تشبیه عبارتست از ذکر لفظی اراده
 حرفی بوسیله مشابهت و در صورت کتابی بشرط آنکه مشابهت تمام باشد تا
 درین از مذکور مقصود با سالی انتقال نماید چنانکه در اسم اول و تکریب شین کشته است

تصحیف بر دو قسم است قسم اول ضعیفی است و آن عبارتست از ایراد لفظی که مفهوم آن لالت و کشته باشد بر تغییر صورت رسمی لفظ یا حرکت کوچک و تشبیه و عبارت تشبیه و قسم دوم جعلی است و آن عبارتست از آنکه در وسیله الفاظ سیاق کلام را ولالت بوده باشد بر تغییر صورت کتابی و درین قسم جا است از ذکر نقطه بجز یا اثبات اول چنانکه در هم حرکت و یا با س کشته است حاصل از آن ماه بر عتاب به نیمی آب سرکش و نیمی نایب آب به پوشیده نماید که از عبارت ماه را می نسبی است شده بوسیله تراوت و تلمیح و از عبارت نیمی از آب سرکش و تکریب شین کش بود و عطف لفظ جب خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و تحلیل و تحریف که مقصود با تمثیل است و تراوت و اسلوب حرفی تالیف القضا و تمامی این اسم شش عمل است تراوت و تلمیح و تخصیص انتقاد و تحلیل و تصحیف حساب و تالیف و تمامی از عبارت از آن با نیمی می نسبی است شده چنانکه در اسم چون تعیین یافت از عبارت از آب سرکش و تکریب شین کش بود و عطف لفظ با خواسته شده بوسیله تخصیص تراوت و انتقاد و تحلیل و تحریف که مقصود با تمثیل و تبدیل تمامی این اسم به عمل است تخصیص حساب و تلمیح و تراوت و انتقاد و تحلیل و تصحیف و تبدیل و تالیف استعاره و تشبیه عبارتست از ذکر لفظی اراده حرفی بوسیله مشابهت و در صورت کتابی بشرط آنکه مشابهت تمام باشد تا درین از مذکور مقصود با سالی انتقال نماید چنانکه در اسم اول و تکریب شین کشته است

تصحیف بر دو قسم است قسم اول ضعیفی است و آن عبارتست از ایراد لفظی که مفهوم آن لالت و کشته باشد بر تغییر صورت رسمی لفظ یا حرکت کوچک و تشبیه و عبارت تشبیه و قسم دوم جعلی است و آن عبارتست از آنکه در وسیله الفاظ سیاق کلام را ولالت بوده باشد بر تغییر صورت کتابی و درین قسم جا است از ذکر نقطه بجز یا اثبات اول چنانکه در هم حرکت و یا با س کشته است حاصل از آن ماه بر عتاب به نیمی آب سرکش و نیمی نایب آب به پوشیده نماید که از عبارت ماه را می نسبی است شده بوسیله تراوت و تلمیح و از عبارت نیمی از آب سرکش و تکریب شین کش بود و عطف لفظ جب خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و تحلیل و تحریف که مقصود با تمثیل است و تراوت و اسلوب حرفی تالیف القضا و تمامی این اسم شش عمل است تراوت و تلمیح و تخصیص انتقاد و تحلیل و تصحیف حساب و تالیف و تمامی از عبارت از آن با نیمی می نسبی است شده چنانکه در اسم چون تعیین یافت از عبارت از آب سرکش و تکریب شین کش بود و عطف لفظ با خواسته شده بوسیله تخصیص تراوت و انتقاد و تحلیل و تحریف که مقصود با تمثیل و تبدیل تمامی این اسم به عمل است تخصیص حساب و تلمیح و تراوت و انتقاد و تحلیل و تصحیف و تبدیل و تالیف استعاره و تشبیه عبارتست از ذکر لفظی اراده حرفی بوسیله مشابهت و در صورت کتابی بشرط آنکه مشابهت تمام باشد تا درین از مذکور مقصود با سالی انتقال نماید چنانکه در اسم اول و تکریب شین کشته است

صالح از آن ماه پرتاب می شود و آب سرکش می نیاید آب و پوشیده نماند که از عبارت
از آن ماه نمی لفظ او خواسته شده بوسیله اسلوب اخباری و انتقاد و تمثیل و تراوت
و از عبارت از آب سرکش لفظ یا خواسته شده بوسیله تفسیر و انتقاد و اسقاط
و اسلوب حرفی و تمثیل و از عبارت نمی نیافت آب لفظ پس خواسته بار اوده
تبدیل اللفظ لفظ یا بحرین که باعتبار عمل تلمیح آفتاب عبارت از و شمس
تفسیر و انتقاد و تحلیل و ترکیب و تشبیه مقصود با تمثیل است تلمیح و تبدیل
تمامی این اسم بیازوده مثل است تفسیر و انتقاد و تمثیل و تراوت و اسقاط
و تحلیل و ترکیب و تشبیه و تلمیح و تبدیل و تالیف تا آنجا از عبارت از آن ماه نمی قاف
مستعمل شده چنانکه در اسم قاسم تمین یافت و تعیین لفظ پس بطریق که
مذکور شد و تمامی این هم بدو ازوده مثل است تراوت و تلمیح حساب تفسیر و انتقاد
اسقاط تشبیه تحلیل ترکیب تشبیه تبدیل تالیف اعمال حسابی
نخست اسلوب اسمی و آن عبارت است از ذکر اسم عدوس
و اراده آن عدو چنانکه در اسم معتدل است کشت امید از عبارت حاصل
از آن ماه نمی مهم اسمی خواسته شده بوسیله تفسیر و تحلیل و اسلوب حرفی
و قاف مهمی خواسته شد بوسیله تراوت و تلمیح و اسلوب فی اسلوب احوالی و از
عبارت از آب سرکش لفظ یا نمی خواسته بوسیله تفسیر و انتقاد و اسقاط و از عبارت
نمی نیافت آب لام مهمی خواسته شده بوسیله تفسیر و تحلیل و ترکیب و تراوت
و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی که مقصود با تمثیل است و تمامی این اسم
بدو مثل تفسیر و تحلیل و حساب و تراوت و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

از آن ماه پرتاب می شود و آب سرکش می نیاید آب و پوشیده نماند که از عبارت
از آن ماه نمی لفظ او خواسته شده بوسیله اسلوب اخباری و انتقاد و تمثیل و تراوت
و از عبارت از آب سرکش لفظ یا خواسته شده بوسیله تفسیر و انتقاد و اسقاط
و اسلوب حرفی و تمثیل و از عبارت نمی نیافت آب لفظ پس خواسته بار اوده
تبدیل اللفظ لفظ یا بحرین که باعتبار عمل تلمیح آفتاب عبارت از و شمس
تفسیر و انتقاد و تحلیل و ترکیب و تشبیه مقصود با تمثیل است تلمیح و تبدیل
تمامی این اسم بیازوده مثل است تفسیر و انتقاد و تمثیل و تراوت و اسقاط
و تحلیل و ترکیب و تشبیه و تلمیح و تبدیل و تالیف تا آنجا از عبارت از آن ماه نمی قاف
مستعمل شده چنانکه در اسم قاسم تمین یافت و تعیین لفظ پس بطریق که
مذکور شد و تمامی این هم بدو ازوده مثل است تراوت و تلمیح حساب تفسیر و انتقاد
اسقاط تشبیه تحلیل ترکیب تشبیه تبدیل تالیف اعمال حسابی
نخست اسلوب اسمی و آن عبارت است از ذکر اسم عدوس
و اراده آن عدو چنانکه در اسم معتدل است کشت امید از عبارت حاصل
از آن ماه نمی مهم اسمی خواسته شده بوسیله تفسیر و تحلیل و اسلوب حرفی
و قاف مهمی خواسته شد بوسیله تراوت و تلمیح و اسلوب فی اسلوب احوالی و از
عبارت از آب سرکش لفظ یا نمی خواسته بوسیله تفسیر و انتقاد و اسقاط و از عبارت
نمی نیافت آب لام مهمی خواسته شده بوسیله تفسیر و تحلیل و ترکیب و تراوت
و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی که مقصود با تمثیل است و تمامی این اسم
بدو مثل تفسیر و تحلیل و حساب و تراوت و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

و تبدیل تا لایف اسلوب حرفی و آن اشارت کردن است بجزئی یا بیشتر و اراده
 عدد آن چنانکه در اسم او هم کشت میاید آنم از عبارت ازان ماهی الف مسمی
 خواسته شده بوسیله تراون و تلیم و تسمیه انتقاد و از عبارت از آب سرکش
 لفظ و خواسته شد بوسیله تنصیص و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی که مقصود
 بالتمثیل است از عبارت نمی نیافت آب میسمی خواسته شده بوسیله
 تراون و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهشت عمل است تراون
 تلیم و تسمیه تنصیص انتقاد و اسقاط حساب تا لایف اسلوب احصائی و آن عبارت
 از ذکر احوال اوصاف عددی و اراده آن عدد چنانکه در اسم قطب
 کشت میاید آنم از عبارت ازان ماهی قاف مسمی خواسته
 شده بوسیله تراون و تلیم و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی
 که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از آب سرکش طامی
 مسمی خواسته شده بوسیله تنصیص و انتقاد و اسقاط
 و اسلوب حرفی و از عبارت نیمنی نیافت آب با
 مسمی خواسته شده بوسیله تنصیص و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم
 بهفت عمل است تراون تلیم حساب انتقاد و اسقاط تنصیص تا لایف
 اسلوب انحصاری و آن عبارت است از ذکر عددی که حصر آن در عدد
 معین مقرر و مشهور باشد و اراده آن عدد چنانکه در اسم شاه کشت
 آنم از عبارت ازان ماهی شین مسمی خواسته شده بوسیله تنصیص و اسلوب
 انحصاری که مقصود بالتمثیل است و اسلوب مسمی و تلیم و تراون و انتقاد و

از اراده آن است
 از آب سرکش
 الف در اسلوب
 اسلوب حرفی
 اسلوب احصائی
 اسلوب انحصاری
 اسلوب مسمی
 اسلوب تلیم
 اسلوب تنصیص
 اسلوب انتقاد
 اسلوب اسقاط
 اسلوب تا لایف
 اسلوب ازان
 اسلوب ماهی
 اسلوب قاف
 اسلوب شین
 اسلوب شاه
 اسلوب کشت

کشت شاه موده میل دور بنیازن بون آن لکن ازان

عبارت از آب سرکش الف مسمی استه شده بوسیله تراون و انتقاد اسقاط و از
 عبارت نمینا فیت آب مسمی استه شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط
 و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلخیص تراون و انتقاد اسقاط تا
 اسلوب رومی و آن عبارتست از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی بوجهی
 که درین انتقال نماید بعد و گو که آن رقم برای آن عدد معین یافته است و این
 قسم بیرون نیاید ازین سیاله اعمال تجلی سه است تالیف و اسقاط و قلب
 تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول
 الصدالی و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای نظریه و نظریه و فیت
 چنانکه در اسم کاش کشت امید انم پوشیده مانده که از عبارت نمینا فیت
 الف مسمی استه شده بوسیله تخصیص و انتقاد و از عبارت سرکش و نمینا فیت
 تقدیم کاف خود استه بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تجلی و تالیف الصفا
 که مقصود بالتجلی است و اسقاط و او کرده شده از لفظ شو که تبرکیتین
 کش لواج و عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم پنج عمل است
 تخصیص انتقاد تجلی تالیف اسقاط قسم دوم تنزاجی و آن عبارتست از اجتماع
 اجزای جدول بعضی در بعضی چنانکه در اسم شعیده کشت امید انم پوشیده نمایند
 که از عبارت ماه پرغ لفظ سمی خود استه شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری
 و تجلی و تالیف تنزاجی که مقصود بالتجلی است و از عبارت تاب نمینا فیت از آب
 سرکش و ال مسمی استه شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسلوب حرفی و قلب اسقاط
 و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تجلی تالیف انتقاد قلب اسقاط

عبارت از آب سرکش الف مسمی استه شده بوسیله تراون و انتقاد اسقاط و از عبارت نمینا فیت آب مسمی استه شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلخیص تراون و انتقاد اسقاط تا اسلوب رومی و آن عبارتست از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی بوجهی که درین انتقال نماید بعد و گو که آن رقم برای آن عدد معین یافته است و این قسم بیرون نیاید ازین سیاله اعمال تجلی سه است تالیف و اسقاط و قلب تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول الصدالی و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای نظریه و نظریه و فیت چنانکه در اسم کاش کشت امید انم پوشیده مانده که از عبارت نمینا فیت الف مسمی استه شده بوسیله تخصیص و انتقاد و از عبارت سرکش و نمینا فیت تقدیم کاف خود استه بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تجلی و تالیف الصفا که مقصود بالتجلی است و اسقاط و او کرده شده از لفظ شو که تبرکیتین کش لواج و عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم پنج عمل است تخصیص انتقاد تجلی تالیف اسقاط قسم دوم تنزاجی و آن عبارتست از اجتماع اجزای جدول بعضی در بعضی چنانکه در اسم شعیده کشت امید انم پوشیده نمایند که از عبارت ماه پرغ لفظ سمی خود استه شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری و تجلی و تالیف تنزاجی که مقصود بالتجلی است و از عبارت تاب نمینا فیت از آب سرکش و ال مسمی استه شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسلوب حرفی و قلب اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تجلی تالیف انتقاد قلب اسقاط

دوازده و ...

با تمیز است با مال لفظ فاختیسل اسم ثانی کرده شده و تمامی هر یکین دو اسم
بشت مثل است تخمین انقاد حساب و نقاط و تحلیس و ترکیب قلب بالین

قطعه تاریخ تصنیف رساله ایللا کوبلی

این نسخه که ساختم ترکیب است تمام	از نوی غایت آمدش نا دوره نام
بنوشت زما ز ششرت تا خورش	ز انست که شده بنوخت مست موعوم

قصیده مولانا صهبائی در مدح میرزا فتح الملک بهاء و ولعهد شاه دلی

ای ضمیرت پر تو فکن بر مکان آفتاب صبح که ز الویان رخ تابنده بنانی کلق در دیار جاه تو که چشم دهر امین بود بسکه هر دم از فرغ روی تو یاب ضیا آفتاب اندر بلندی خویشتن بر امی ستود از کف دست سخامی عالم آرایت مدم جز لببت آن کسیت که ز راز دولت آگود عالم از لطف تو سویت پر ره آرمی نیا عالمی از پر تو روی تو گنج لوزیافت بسکه بخشش نعمت نور از رخ خود دید کور راز انسان که سوی عاوه قائدی شوند تا جلاش از با و آفتاب ناید گزند	جسم پاکت نور بخشش چشم جان آفتاب منظرت امی توان گفت آسمان آفتاب چون کبوتر هست به آشیان آفتاب ذره خاک درت در بهت شان آفتاب فوتت چون می باطل شد گمان آفتاب کنج یا قوت و گهر باشد بکمان آفتاب جز میسیجا کس نباشد رازوان آفتاب ذره غیر از آفتاب از کس نشان آفتاب کس نکرده پیش روی بدخ خوان آفتاب ذره از خاک درت یابد جز از این آفتاب آسمان هر دم کشا سویت عثمان آفتاب درین حفظت بعالم شد ضمان آفتاب
--	---